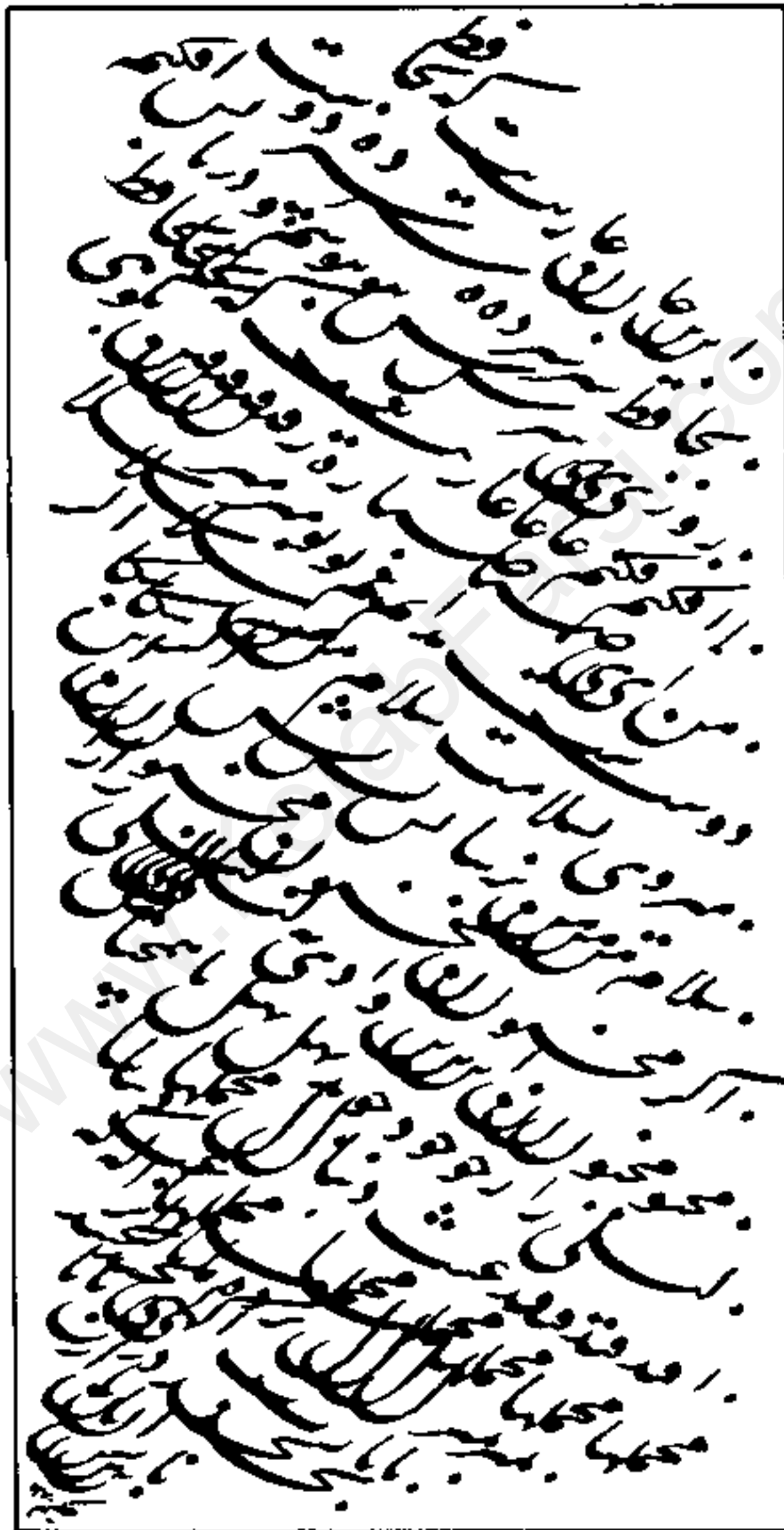


خاصه با قلمهای خفی به این پایه نرسانیده، علاوه بر کمالات دیگر، در علم طب، مهارتی تمام و سلیقه‌ای نیکو داشت در سال ۱۲۳۴ در دایره هستی آمده و در عنفوان جوانی و بحبوحه زندگانی دست حوادث روزگار، نخل پرومند قامتش را به داس اجل از پای برانداخت، در شهر محرم الحرام سال ۱۲۷۴ بدرود عالم فانی را نموده، به مرض وبا درگذشت و جناب وقار طب‌نژاد



نمونه خط نستعلیق مرحوم محمود حکیم فرزند وصال از آلبوم خطی استاد دکتر نورانی وصال
استاد دانشکده ادبیات دانشگاه شیراز

در تاریخ وفاتش فرموده: «عاقبت محمود شد کار حکیم»^۱ و در پهلوی پدر بزرگوارش مدفون گشت اطاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه. و این چند بیت از اشعار آن جناب تیمناً و تبرکاً نگاشته شد:^۲

آسایش خاطر پریشانم
نی نی که تو هم وجود و هم جانم
ز این گونه به نظم قلب و شریانم
وصفت نبود به حد امکانم
آثار تو یافت، بیش حیرانم
غفلت ز تورنج [و درد]^۳ و خسرانم
ای سینه من که با تو می خوانم
هم هوش منی که با تو می دانم
تا با تو فتاد، گردد آسانم
من کیستم ای فغان ز هذیانم
ز آن روی که سخت گول و نادانم
تا مایه رنج گشت و حرمانم
بیهوده ترا، چگونه خود خوانم
برهان بنما، ز رنج برهانم
رحمی کن و وارهان ز خذلانم
که صد یک از آن نکسرد شیطانم
ای خیال کردگار [و] سبحانم
بیچاره به کار خود فرومانم
یکباره گرفت چون گریبانم
کرده است چسان خراب و ویرانم
در دست شرور غم گروگانم
بر حالت خسته پریشانم
آگاه بر آشکار و پنهانم
من گرچه نه مستحق احسانم

ای معطی روح و خالق جانم
ای مایه هستی وجود من
ای آنکه به امر تو همی جنبند
ای آنکه هر آنچه جد و جهد آرم
ای آنکه هر آنچه بیشتر خواهم
ای یاد تو اصل راحت و سودم
ای دیده من که با تو می بینم
هم گوش منی که با تو بنیوشم
تا کار به خود کنم، بسی دشوار
ای من همه نیستی و تو هستی
من کیستم، آن توئی که من گویم
این ننگ خودی به خویشتن بستم
تو بودی و از تو هر چه در من بود
بر هستی خویش و نیستی من
این مائی و من به رنج شد سایه
چندان بر من ز من بدی آمد
مگذار مرا به خویش و دریابم
مگذار مرا که گر تو بگذاری
یارب بنگر که زشت کاریها
بنگر که خرابکاری و عصیان
بنگر که شرور نفس چون کرده است
یارب نظری ز مکرمت فرمای
بینائی و مهربان، به حال من
بر خویش تو بر نوشته ای احسان

ایضاً این غزل را با این قافیه و ردیف مشکل، محض طبع آزمائی فرمود:

۱. مطلع شمیری که وقار در ماتم برادر خود سرود چنین است:

ای ز دنیا رفته تا خلد نعیم
جایگاهی خوش گزیدی ای حکیم

و مقطع شعر چنین است:

بهر تاریخ تو می گوید وقار
(عاقبت محمود شد کار حکیم)

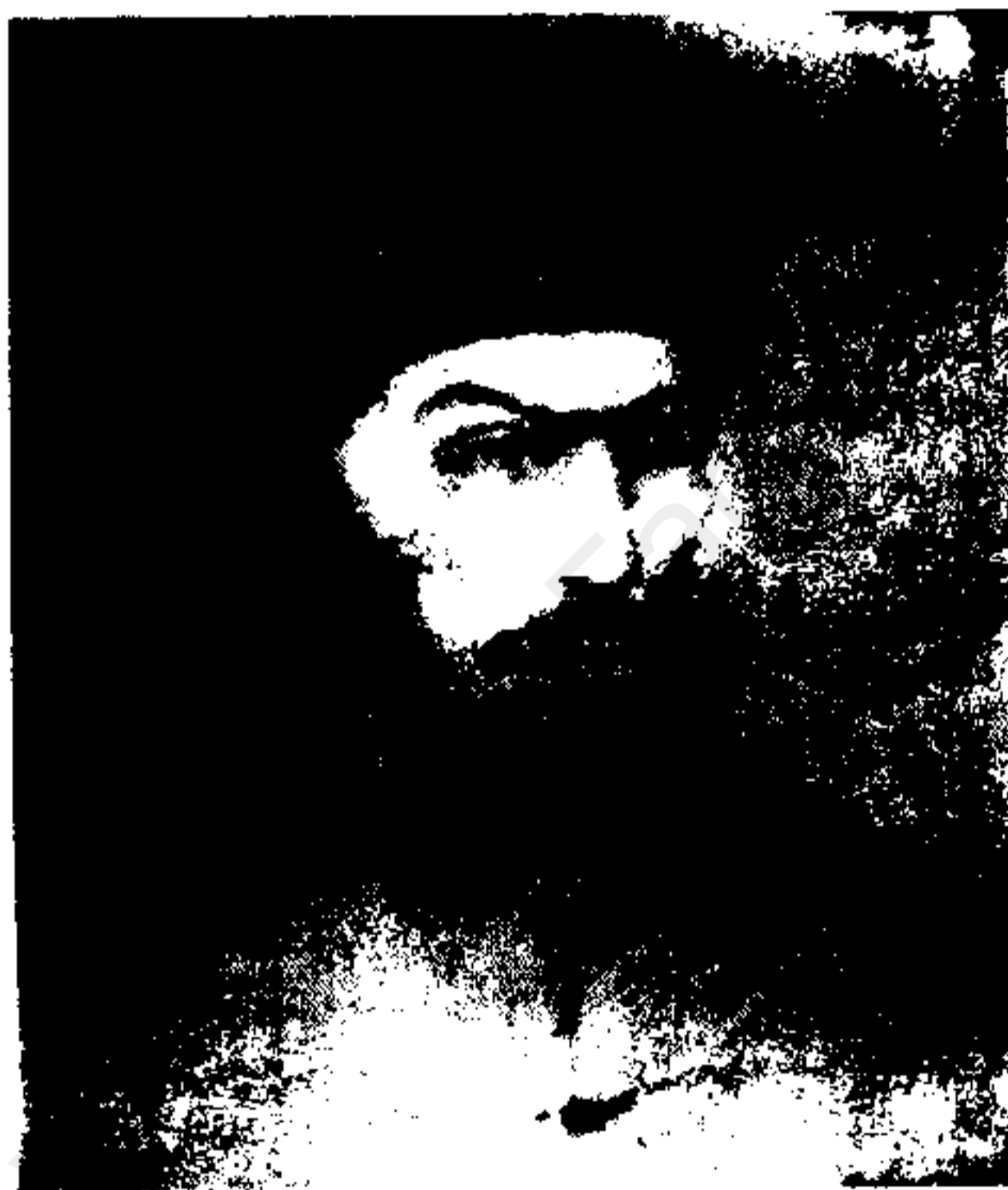
(گلشن وصال، ص ۲۷۹).

۲. در باره احوال و آثار و اشعار حکیم رجوع شود به گلشن وصال، ص ۲۷۵ تا ۲۹۳.

۳. از متن حذف شده بر حسب آنچه در گلشن وصال، ص ۲۸۲، آمده، کامل شد.

ارغوان از پس مرگم ز گسل آید بیرون
 به سلاست کی از این راه دل آید بیرون
 جانم از شرم ز تن، منفعل آید بیرون
 اگر از زلف تو پیمان گسل آید بیرون
 همچنان پاره دل متصل آید بیرون
 از چمن سرو و صنوبر خجل آید بیرون
 سیمین فرزند حضرت وصال جناب میرزا محمد داوری^۱ است. چون جناب وقار به عرصه

بسکه از چشم ترم خون دل آید بیرون
 خط و خال و سر و زلفت همگی راهزنند
 خواستم جان به رهت داد، ز بس مختصر است
 عهد بستم که دگر دل به نکویان ندهم
 این عجب بین که دلم بردی و باز از چشمم
 به تماشای چمن گر شوی ای سرو چمان



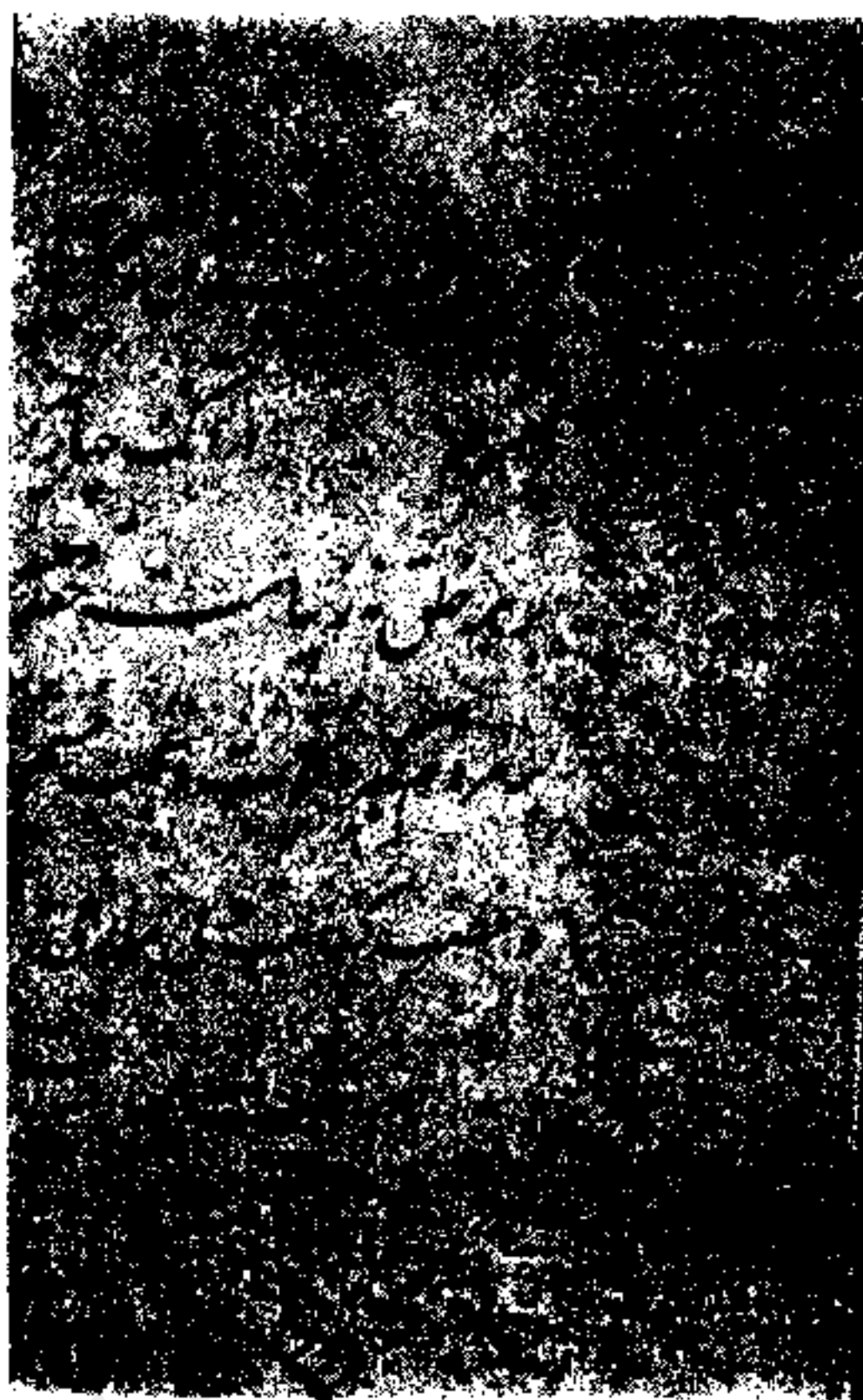
تمثال داوری

وجود آمد، پدر بزرگوارش از پیر عالی مقدار خود رحموم الله مستدعی [گشت] که نام آن طفل را، آن جناب گذارد، سسؤلش، مقبول افتاده پیر روشن ضمیر فرمود او را به چه نام باید خواند عرض کردند احمد نیکونامی است، آن جناب به زبان سبارک راند، احمد، محمود، محمد، ابوالقاسم^۲. و چنانکه فرموده بود، پسران دیگر را به همان ترتیب نام گذاشتند. القبه مرحوم داوری در خط نسخ تعلیق استادی بود بزرگ، خط شکسته را به حد کمال رسانید و در صنعت نقاشی و پیکر-

۱. درباره میرزا محمد داوری رجوع شود به گلشن وصال، ص ۲۹۴ تا ۳۰۰.

۲. رك: گلشن وصال، ص ۱۲۷.

نگاری از استادان سلف بگذرانید، در علوم ادبیه و حکمت، دستی تمام داشت، اشعار آیدارش،



نمونه خط داوری

ز اندازه توصیف بیرون و دیوان اشعارش نزدیک به . . . / ۱۵ بیت بدون است^۱، از روی انصاف از آن زمان که آغاز شعرسرائی شده تا کنون، هیچ شاعری را چنین طبعی قادر و سخنی عذب و سلس نبوده است و به این سلاست و روانی و فصاحت، کس سخن نگفته، انواع شعر را همه نیکو فرموده، قصائد را به طرز هر یک از استادان سلف گفته و بیشتر آنها را از استادان فن بهتر فرموده، غزلیات و قطعات و سرائی و منشآت و رسائل و مثنویات به هر وزن خاصه بر سبک شاهنامه حکیم فردوسی علیه الرحمه، همه را نیکو گفته^۲. در سال ۱۲۳۸ به عرصه وجود آمده و

۱. دیوان داوری یا مقدمه استاد معظم، ادیب اریب فاضل عالیقدر جناب دکتر عبدالوهاب نورانی وصال فرزند مرحوم روحانی وصال فرزند یزدانی، ششمین فرزند وصال که بحق وارث کمالات برگزیدگان خاندان خویش است در سال ۱۳۳۰ در شیراز بوسیله کتابفروشی معرفت در ۶۸۶ صفحه به چاپ رسیده است.

۲. رک: دیوان داوری، ص ۶۳۳، و گلشن وصال، ص ۳۷۶.

در سال ۸۴ [۱۴] به مرض دق ترک جهان گفته^۱، به فردوس جنان شتافت [و] در بقعه مبارکه سید میر احمد علیه السلام در پهلوی تربت پاک حضرت سکوت علیه الرحمه مدفون گشت، هر چند اشعارش متداول و دیوانش مشهور است لیکن این چند بیت از سخنان آن جناب را زینت این کتاب قرار داده، ثبت شد.^۲

در این سر سال تو و این رونق فروردین
هر کس به در میران بنشسته طرب گیران
بسیار ثنا گفتیم درباره ایسن و آن
این شاهی شاهان را یک روز بقا نبود
آئین همه بر بستند بر حجره و دکانها
چون مجمره گردانان مامدحت او در دست
شیرینی عیدی را جز درد گلوئی نیست
گر باده ترا بایست از مهر علی شو مست
ای تاج شهنشاهان وی هادی کم راهان
ای صورت تو مقصود از معنی کاف و نون
در راه خدا تیغت صد ناصیه بدریده
گر طاعت یگروزت خواهند نمودن ثبت
در راه خدا جوئی ترک دو جهان گفتی
خود گرسنه خفته شب وز خوان عطای تو
تو واسطه فیضی ز امکان به قدم ورنه
یک روز فرو مانده ز اشکستن نان خشک
بر داوریت از لطف هر روزه عنایت بساد
وله ایضاً فی الغزل:

رونق بفزا بر عید از مدحت شاه دین
ما مدحت او مان بس جشن سر فروردین
بی منت و بی پاداش بی خلعت و بی تحسین
شاهی ابد خواهیم، از همت شاه دین
ما نام علی سازیم بر دکه شعر، آئین
هر جا که فرو خوانیم آفاق شود مشکین
از مدحت مولا ساز کام دل و جان شیرین
آنها همه درد دن وین را همه درد دین
وی مقصد آگاهان در ملت و در آئین
وی معنی تو پنهان در صورت ماء و طین
در خشم ندیده کس بر ناصیه ات بر، چین
یک نقطه نماند^۳ جای در دفتر علیین
نه در پی ملک و مال نه طوبی و حورالعین
شب تا به سحر تخمه چه^۴ بهتر و چه مسکین
کس بی مدد کشتی تا هنده نرفت از چین
بشکسته به دیگر روز صفها به صف صفین
از ماست دعا گفتن، از روح قدس، آمین^۵

۱. وقار ماده تاریخ فوت او را چنین سروده است:

از وقار خسته اندر پاری جستند گفتا

(نزد داور برد از مردم، محمد، داوری)

(گلشن وصال، ص. ۳۰۰).

۲. نمونه آثار او را در گلشن وصال، ص. ۳۰۱ تا ۳۹۹ بخوانید.

درباره داوری آنچه گفتی است در مقدمه استاد دکتر وصال بر دیوان داوری و مقاله پدر ارجمندشان در گلشن وصال آمده است که اختصاراً بدان اشاره می شود: داوری هفت خط را بعاند پدر پیروی می کرد. نقاشی و چهره نگاری را خوب می دانست بر زبان ترکی تسلط داشت و کتابی در معانی و بیان به ترکی نگاشت دیوان شعرش حدود ۱۵ هزار بیت است و داستان حمله مغول به ایران را به بحر متقارب سرود، مثنوی مولوی و دیوان خاقانی را به خط شکسته و دو نسخه از دیوان حافظ را به خط برجسته نوشت و شاهنامه فردوسی را با خط نسخ تعلیق بر کاغذی ممتاز نگاشت و پنجسال تمام در گوشه ای نشست و به انجام آن همت گماشت و به نقش و نگارهای زیبا آراست.

۳. در متن: (نماید).

۴. در متن: (چو).

۵. ر. لک: دیوان داوری، ص ۳۵۸-۳۵۶، چاپ معرفت شیراز، ۱۳۸۳، ص. ۵، ق.

عظم رمیم عاشقان زنده کند به بوی تو
کاش نمی گذاشتند، آینه رو بروی تو
ساخته ام برای او سلسله ها ز بوی تو
آه که طبع آتشی ترک نکرد خوی تو
ساقی می کشان برو، آن می و آن سبوی تو
یا تن ماست خاک تو، یا سر ماست گوی تو
کاینه فاش می کند عیب تو و بروی تو^۱

هر سحری که بگذرد باد صبا به کوی تو
صورت خود چو بنگری ناز تو بیشتر شود
این دل هرزه گرد اگر باز بدست من فتد
روی نکو بدین خوشی موی چنین به دلکشی
از حرکات چشم او، ماهمه مست و بیخودیم
کشته ما ز کوی تو، راه بدر نمی بسرد
در بر میر، داوری، عرض هنر چه می کنی

چهارمین فرزند حضرت وصال به مصداق و رابعهم کلبهم^۲، مؤلف اخبار سلسله جلیله وصالیه شکرالله سعیهم، بر سبیل ایجاز و اختصار بنده ضعیف میرزا ابوالقاسم فرهنگ^۳ است. در



تمثال فرهنگ شیرازی

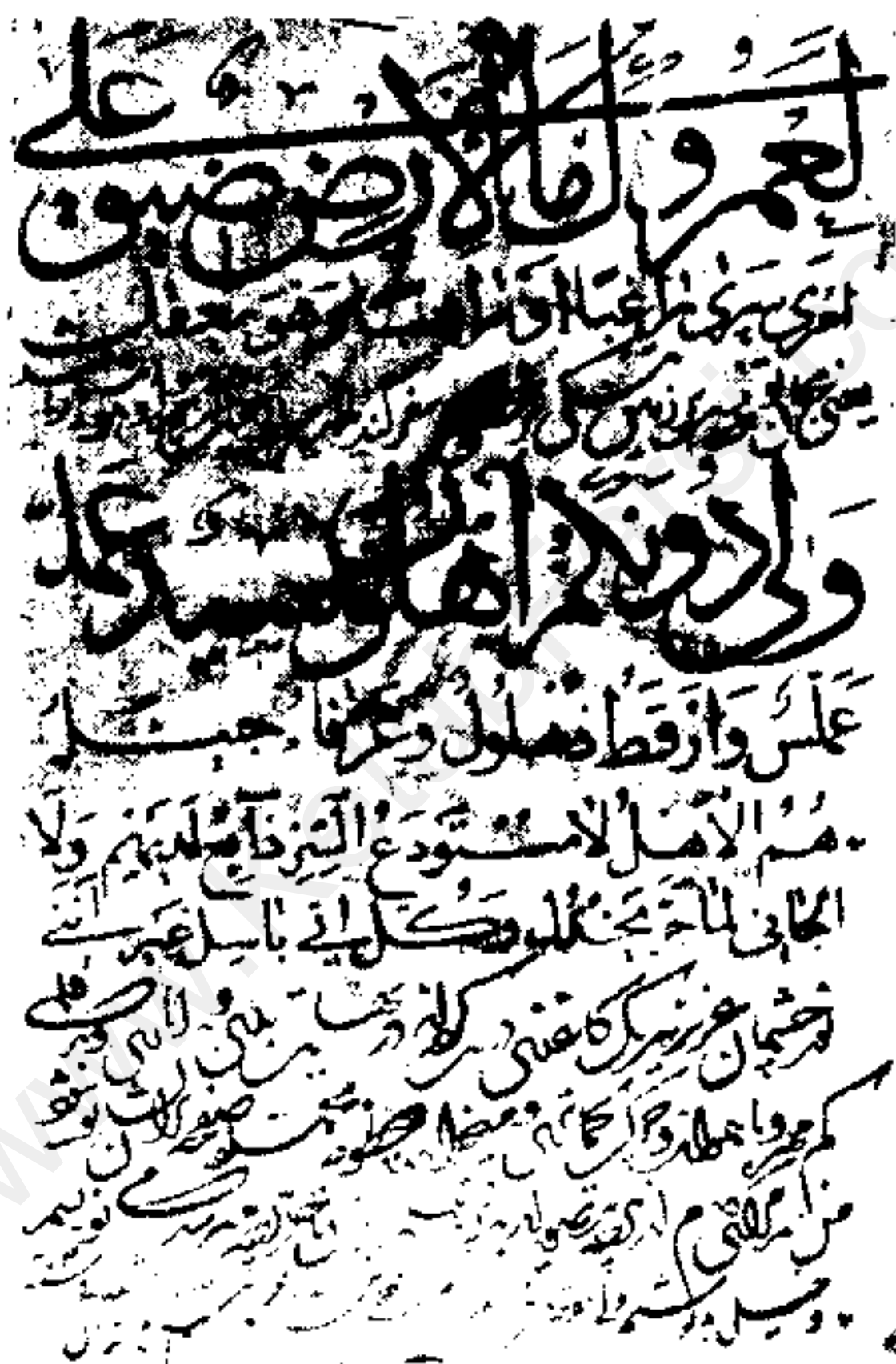
۱. در دیوان داوری: (ز).

۲. دیوان داوری، ص ۵۲۴ و ۵۲۵.

۳. آیه ۲۲، سوره کهف.

۴. رجوع شود به احوال فرهنگ در گلشن وصال، ص ۱۰۰ تا ۱۰۴؛ (فرهنگ علوم ادبی و فنون ریاضی را تکمیل نمود و علم جفر و رمل را نیز بیاموخت زبان فرانسه را به تشویق قآنی یاد گرفت و در هفت خط پیرو پدر بود و جز خط نسخ تعلیق بقیه خطوط را نیز می نوشت مخصوصاً خط ثلث را، چند جلد قرآن مجید را تحریر کرد و شرحی بر حدائق السحر به طرز چهارمقاله نظامی عروضی بالغ بر ۱۵ هزار بیت، شرح و ترجمه کتاب بارع در نجوم در ۱۰ هزار بیت و واژه نامه ای به اسم (فرهنگ فرهنگ)، رساله طب البله در مطایبه، رساله سکنجیه و دیوانش که حدود ۱۰ هزار بیت

رمضان ۱۲۴۲ به عرصه وجود آمده، خط نسخ و شکسته و تعلیق و ثلث و رقاع را می نویسد، شعری هم می گوید. مؤلف فارسنامه گوید: جناب سیرزای فرهنگ در مرتبه خبر از خود چنین نگاشت تا از زمره خودستایان و از جمله خودبینان نگردد و اگر نه طبع گوهر نشان و ذهن لطافت نشانش مخزن اسرار الهی است و ضمیر منیر و خاطر الهام پذیرش مطلع انوار نامتناهی و انفاس شریفش به فیض روح قدسی مقتدرن و اشعار لطیفش با لمعه نور قدوسی متصل و مقارن است و بدایع قلم زیبارقم و لوایح خامه مشکین شمامه اش نورفزای دیده اولی الابصار و زیوربخش صحایف ادوار لیل و نهار است.



نمونه خط فرهنگ

فارسی و عربی دارد و از ازدواج با دختر حاجی معصوم نعمت‌اللهی دو فرزند یافت به نام محمود که اورنگ تخلص داشت و دیگر محمد که آهنگ تخلص می کرد. فرهنگ در سال ۱۳۰۹ درگذشت و در آرامگاه حضرت سید میرمحمد به خاک سپرده شد و نعمت‌اللهی ماده تاریخ او را چنین ساخت:

تاریخ وفات او کتون نعمت گفت (فرهنگ ادیب راست مسکن بچنان) : ۱۳۰۹
 و (رحمت) فرزند حکیم گفت: فاز بقول المالك القديم ان الابرار لفي نعيم (گلشن وصال، ص ۴۰۴)

و این چند بیت که نمونه‌ای است از آنچه گفته شد تیمناً نگاشته گردید:

[درستایش حضرت مولی‌الموالی علیه‌السلام]

گل گلشن ولایت مه برج هل اتائی
و خلیفه رسولی و لطیفه خدائی
همه رفعت و علائی که علی مرتضائی
که خدا نئی ولی آینه خدا نمائی
که خدا پس از پیمبر بتو داد کدخدائی
که به جز تو کس نزید به بزرگی و کیائی
بنشین به تخت عزت که عزیز مصر مائی
مگذار تا نشیند به سریر پادشائسی^۱
بفرز چرخ کیوان بفرز چتر شائسی^۲
که خجسته باد امیرا به تو منصب کیائی
که مبارک است تشریف جناب کبریائی
نه رواست تشنه مردن که تومی کنی سقائی
به خدا که عار دارم ز شهری به این گدائی
چو کبوتر دلم شد به هوای تو هوائی
به سفینه‌ای نشستم که در او تو ناخدائی
به هزار کفش زرین، ندهم برهنه پائی
ندهم به سلطنت دولت فقر و بینوائی
که غذای روح بخشم به ملائک سمائی
نه کس از تو ام‌نشان داد و نگفت از کجائی
زدلت سراغ گیرم که تو با دل آشنائی
نکند اگر عیار قدم تو کیمیائی

هله شمع بزم صفوت در برج لافتائی
که وسیله نجاتی و صحیفه وجودی
همه خلعت و صفائی که خلیل را سلیمی
به غلط نرفته آن کس که ترا خدای داند
هله بر فرار شاهها، به فلک لوای دولت
بفرز چتر میری، بفرز تخت شاهسی
بگذار شهر غربت، به درآ ز چاه عزلت
تو شهاب دیوسوزی، بستان ز دیو خاتم
بشکن شکوه دیوان، بنشین به صدر ایوان
ز فلک فرشته آید، به تو تهنیت بگوید
همه شب به چرخ ناهید سراید این ترانه
ز زلال عمر بخش، قدحی به تشنگان ده
من اگر چه در نیایم به شمار بندگانت
نه عجب بود که نسرين فلک شکار سازم
نه ز موج بحر ترسم نه ز انقلاب دریا
سگ پاسبان کوبت چو برهنه پای دیدم
چو ندای فقر فخری^۳، بشنیدم از پیمبر
ز سگان آستان تو گرفتم استخوانی
به همه دیار رقتم، ز همه نشان گرفتم
ز کست نشان چه جویم که تو در میان جانی
مس کم بهای فرهنگ چگونه زر توان شد

کیست درون حجره‌ام، چیست در آشیانه‌ام
یار بود به حجره‌ام دوست بود به خانه‌ام
ترسم از آنکه رهزنی، حفره کند خراجه‌ام
خانگی است دزد [و] ره بسته زهر کرانه‌ام
در تو نگیرد ای عجب، ناله عاشقانه‌ام
حالی اگر به هش نیم، مست می‌شبانه‌ام

نوری از آستان تنق^۴، بسته به بام خانه‌ام
بانگ بلندی زدم، بر همه فاش می‌کنم
قصه نمی‌کنم به کس، تا که به خانه چپستم
دزدم اگر غریب بد چاره او بکردمی
خلقی از آه و ناله‌ام در تعبند روز و شب
دوش شراب خورده‌ام از کف سیم ساعدی

۱. در متن: (پادشاهی).

۲. در متن: (شاهی).

۳. در متن: (بهر).

۴. اشاره به حدیث القرق فخری و به افتخار - سفینه البحار، چاپ نجف، ج ۲، ص ۳۷۸.

۵. در متن: (ثق).

من که به چشم همتم ملک جهان نیامدی
باز بلند همتم، کبک دری شکار من
مفتی و شیخ و محتسب سست شراب روز و شب
تا تو به زلف عنبرین شانه زدی و غالیه
گر به قطار بندگان راه دهی، ستاده‌ام
فرهنگ از رموز عشق اینهمه داستان‌مزن

عشق تو کرد این چنین دستخوش زمانه، م
کس نکند چو ما کیان، سخره آب و دانه‌ام
من که شراب می‌خورم در همه جا فسانه‌ام
پیره غلام غالیه، حلقه به گوش شانه‌ام
ور به کمان ابروان تیر زنی نشانه‌ام
ترسم از آنکه آتشت شعله کشد به خانه‌ام

پنجمین فرزند حضرت وصال میرزا اسمعیل توحید^۱ است. در سال ۱۲۴۶ در دایره هستی



تمثال توحید

۱. شرح زندگی او را در ص ۴۳۲ تا ۴۳۵ گلشن وصال بخوانید. او هفت خط را نیکو می‌نگاشت و به قول داوری (خط نسخ از آن اوست، شکسته را درست کرده و نسخ تعلیق را آموخته و بعلاوه دیگر علوم شاعری نیکو می‌داند). روحانی وصال می‌نویسد: قرآنهائی به روش پدر و برادر خویش فرهنگ نوشت که هر صفحه آن با چهار خط است. دو مثنوی مولوی نگاشت و بر یک‌دانه برنج گرد کرده، سوره توحید را با امضاء توحید می‌نگاشت و بزرگان آنرا نگین انگشتری و زینت بازوبند می‌کردند و فقط چشم‌های توانا و بدون ذره‌بین به قرائت آن خطوط قادر بود، او آوازی خوش داشت و پیش از آنکه همسر و فرزندی بیابد درگذشت و در حرم حضرت شاهچراغ به خاک سپرده شد. دیوان او را روحانی وصال گردآوری کرده حدود ۱۱۷۵ بیت است.

ساقی می ده که وقت جشن سه عید است
جشن سه عید است و روز مطرب و ساقی
رو به چمن کن که پیش رای خردمند
سال کهن رفت و روزگار کهن رفت
باغ بهشت است و سرخ گل به سر شاخ
تعبدسه اندر گلوی بلبل شیدا
نرگس و سوزی به سان عاشق و معشوق
مرغ غزلخوان به شاخسار تسوگوئی
قمری، با نکته های صاحب عباد
هدهد دستار بسته بر زیر شاخ
بلبل در مدح شه چو مرد عروضی
خسرو فیروزبخت ناصردین شاه
دشمنی و دوستی او به هر عقل
شیر فلک را بر آستان رفیعش
ملت اسلام را، برنده جسمش
دشمن او تا بدیده، خنجر تیزش
مگر بد حاسدش به خویش گراید
با حکمش عقل صد حکیم سقیم است
پیش قضا هر چه حکم اوست، مطاع است
خنک فلک گرچه بس گسسته لگام است
بسکه به عهدش رسوم جور بر افتاد
نخل سنانش از آن زمان که بیاید
شاعر ماهر مدیح او تنوان گفت
تا که بیاید نخل باسق جودش
حاسد او را اگر برند به فردوس
لطف و عتابش جوارشی بهم آمیخت
تا چو دم سبزه زار فصل بهار است
یار بود لطف کردگار مجیدش

دوره شاه است و هر سه عید سعید است
وقت سماع و طرب در این دوسه عید است
می نبرد ذوق عید آنکه قعید است
سال جدید است و روزگار جدید است
حور چنان بر فراز قصر مشید است
قافیه رودکی و سجع رشید است
باد صبا در میان هردو، برید است
راوی شعر فرزدق است و لبید است
طوطی، با بذله های ابن عمید است
بر صفت واعظان به وعده و وعید است
کارش سنجیدن بسیط و مدید است
کز همه شاهان روزگار فرید است
تجربه مردم شقی و سعید است
کلب صفت روی مسکنت به وصید است
در ره یاجوج کفر، سد سدید است
خون به وریدش فسرده همچو قدید است
کید کند شوم بخت و خویش بکید است
با سخنش فهم صد لبید بلید است
نزد خرد هر چه امر اوست رشید است
امر مطاع ویش قلالده جید است
مأسن جدی و حمل به دامن سید است
مزرعه دولت حسود حصید است
ور به مثل در فنون شعر و حید است
باغ امل پر شکوفه های نضید است
هم حسدش در درون عذاب شدید است
کز پی سوء المزاج ملک مفید است
تا چو رسد نوبهار موسم عید است
روی دلش چون به کردگار مجید است

ششمین فرزند حضرت وصال میرزا عبدالوهاب یزدانی^۲ است. هر چند از سوگ برادران چنان افسرده است که حالت شعر و شاعری در وی نماند ولی طبعی روان و ذهنی سلیم و سلیقه ای مستقیم دارد، خط نسخ تعلیق را در غایت خوشی نویسد و امروز در این فن استاد عصر است. بسا وقت که خطوط او را، استادان فن از خطوط مرحوم میرعماد رحمه الله علیه فرق نهند و بر

۱. نمونه ای از اشعار توحید را در صفحات ۴۳۶ تا ۴۷۲ گلشن وصال بخوانید.

۲. در باره احوال و آثار او رجوع شود به گلشن وصال، ص ۴۷۳ تا ۴۷۹.



تمثال یزدانی

ایشان مشتهبه شود^۱. قریب به پنجاه سال از عمرش رفته است و این چند شعر از افکار ایکارش در فادمنامه ثبت شد:

بوی بهشت می‌وزد از سرخاک کوی تو دست صبا مگر که زد شانه به تار سوی تو
حورنباشدای پری چون توبه‌حسن و دلبری مه نکند برابری پیش رخ نکوی تو

۱. در گلشن وصال آمده است که: در سال ۱۲۵۲ هجری متولد شد و ده‌ساله بود که یتیم شد، در علوم ادبی و معانی و بدیع و ریاضیات جایگاهی ارجمند داشت و در هنرهای دستی مهارتی بسزا و در سخنوری استاد بود خط نسخ، تعلیق و شکسته را که نمونه‌هایی از آن موجود است چون میرعماد و درویش می‌نگاشت او در نقاشی از داوری برتر بود. بیشتر کتیبه‌های رواق حضرت رضا و اطراف شاهچراغ و سید میرمحمد خط اوست، او دو کتاب در موسیقی دارد که یکی در بحور العان است، از آثار منظومش بیش از ۱۵۰ بیت باقی نیست، یزدانی به نظم قسمتی از تاریخ صفویه و نادر به همراه فرهنگ و توحید پرداخت ولی آنرا به اتمام نرسانید ولی با مرگ توحید از زندگی نومید شد، او به نگارش خسروشیرین نیز کوشید ولی آنرا به اتمام نرسانید و سرانجام با درگذشت وقار و فرهنگ، چشمش از شدت گریه، از نوشتن عاجز شد و بالاخره در سال ۱۳۲۸ درگذشت و شوریده تاریخ مرگش را چنین سرود:

از پی تاریخش این مصرع ز مطلع بازگفت خواست (یزدانی) وصال حی‌وهاب و دود



نمونه خط و نقاشی یزدانی

تا چه کند به کار من این غم کینه جوی تو
تا چه شراب بوده در شیشه و در سبوی تو
چون گذری به خاک من زنده شوم به بوی تو

برده غمت قرار من هم ز کف اختیار من
نرگس مستت ای پسر گشته ز ما خرابتر
خواهی اگر هلاک من نیست زمرگ باک من

گر بکشی به خواریم تیغ به سر بیاریم
تیغ بکش چو قاتلم خیز و بکش چو مسلم
ز آن سر زلف پر شکن فتنه جان مرد و زن
بزدانی مکن دگر در سر کسوی او گذر
اما نبایر و نوادگان حضرت وصال تغمده الله بفرانه، آنچه از چنگ اجل جان برده و
تا کنون در قید حیانتند از این قرار است:

جناب میرزا احمد وقار را دو نفر پسر است: اول آنها:
میرزا علاءالدین حسین همت^۱ است. در سال ۱۲۷۶ متولد شده در مقدمات عربیه و



تمثال همت شهبازی

ادبیه و علوم ریاضیه ترقی تمام دارد، در خط نسخ اقتفا به سببی خود علاءالدین تبریزی کرده^۲، در شعر خاصه در غزل سرائی طبعی خوش دارد. این چند شعر از او ثبت شد:

رویش که روشن است رخ مهر و ماه از او
پروانه وار پیش رخس جان دهم اگر
گر تیر غمزه میزنم هیچ باک نیست
بی حاصل است ناله و افغان ما که یار
چون غنچه عقده ها بگشاید سرا ز دل
یک جلوه کسرد روز ازل یار بی نقاب
یار ار مرا کشد به هزاران جفا و جور
این طرفه بین که روز من آمد سیاه از او
روشن کنم چو شمع شبی بزمگاه از او
چون برده ام به جوشن زلفش پناه از او
انسدر دلش اثر نکند آه، آه از او
آرد نسیم نکه تی از صبحگاه از او
هم کعبه گشت خرم و هم خانقاه از او
دل را جنایت است، نبینم گناه از او

۱. نمونه اشعارش را در گلشن وصال، ص ۴۷۹ تا ۴۹۰، بخوانید.

۲. شرح احوال و آثار او را در گلشن وصال ص ۵۰۵ و ۵۰۶، بخوانید.

۳. او در آغاز زندگی یک چشمش را به بیماری آبله از دست داد و سخنوری را از فرهنگ عم خود آموخت و دیوانش به ۵ هزار بیت می رسد و قرآنها و دعاهائی از او به یادگار مانده است، سالی چند بعدتر چشم دیگر او نیز نابینا شد و در سال ۱۲۳۶ هجری درگذشت و از ازدواج با دختر عم خود (دختر فرهنگ) سه فرزند به نام، احمد، موسی اسماعیل یافت.

از مال و جاه و منصب دنیا، گدای عشق مستغنی است رشک برد پادشاه از او
 «همت» به دام حلقه آن زلف تابدار سخت اوقتاده است و برون نیست راه از او
 دویمین پسر جناب وقار سمی جد بزرگوار خود میرزا محمد شفیع^۱ است. در سال ۹۲ [۱۲]



تمثال عشرت شیرازی

متولد شده، با کمی سن، ذهنی سرشار و طبعی موزون دارد، هنوز شعری که قابل استنساخ باشد،

۱. روحانی وصال در گلشن وصال، ص ۴۱، می نویسد: وقار دو پسر داشت به نامهای همت و عشرت (میرزا محمد شفیع)، و همت سه پسر یافت به نامهای: ناصر، اسماعیل و موسی، از ناصر دو پسر به نامهای سیاوش و ایرج و از اسماعیل سه فرزند به نامهای، عیسی و محمود و احمد به جهان آمدند از عشرت نیز پسر به نام منصور ماند و منصور دو پسر داشت به نامهای حسین و بهمن. از مرحوم حکیم، رحمت و از او دو فرزند به نامهای بهجت و یوسف ماند و از داوری فرزندی به نام جلال و از فرهنگ، اورنگ (۱۲۸۶ تا ۱۳۴۴)، و رک: مقدمه استاد دکتر نورانی بر نصاب الرجال اورنگ) و آهنگ ماندند که از اورنگ دو فرزند به نامهای منوچهر و هوشنگ و از آهنگ دو پسر به نامهای جلال و جمال که از جمال، داریوش و کاوس و از جلال، پرویز و خسرو وصال ماندند، مرحوم توحید فرزندی نداشت و از مرحوم یزدانی شاعر و نویسنده توانا، روحانی وصال ماند که نامش علی بود و روحانی تخلص می کرد و گلشن. وصال از اوست در سال ۱۲۵۷ خورشیدی متولد شد و قنون ادبی و خط را فراگرفت و دیوان داوری را با مرکب چاپ نوشت و سفری به هند کرد و چون به شیراز بازگشت با دختر مرحوم میرزا محمد علی دستنویب ازدواج کرد و چهار پسر یافت به نامهای دکتر عبدالوهاب نورانی، مهندس عبدالرحیم وصال، دکتر عبدالکریم وصال و عبدالعلی وصال. مرحوم روحانی در سال ۱۳۳۳ درگذشت.

جناب دکتر عبدالوهاب نورانی وصال فرزند مرحوم روحانی استاد دانشکده ادبیات دانشگاه شیراز از فضلاء و ادباء معاصر فارس است که در سال ۱۳۰۲ در شیراز متولد شده و از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به دریافت درجه دکتری زبان و ادبیات فارسی توفیق یافته و در شعر مخصوصاً غزل و قصیده استادی توانا و در میان معاصران ممتاز است و مصیبت نامه عطار و هزار مزار را با دقتی استادانه تصحیح و چاپ نموده و نمونه اشعارش در کتاب دانشمندان و سخن سرايان فارس، ج ۴، ص ۷۳۷ تا ۷۴۴، آمده است.

نگفته و چند شعری که پدر بزرگوارش در ایام خردی از زبانش فرموده، نگاشته آمد:

که نجابت از وصال و نسب از وقار دارم
ز حکیم و داوری این همه یادگار دارم
ادب و هنر ز فرهنگ بزرگوار دارم
که حساب او نیارم یکی از هزار دارم
نه گریزگه ز مکتب نه ره فرار دارم
که هر آنچه دارم از حضرت کردگار دارم
که چو شاه ناصرالدین شه کامگار دارم
که هم از عنایتش عزت و هم وقار دارم
نه چو کودک ضعیفم که نه فکر کار دارم

نه عجب بود اگر من، دل هوشیار دارم
اگرم کلام حکمت و گرم حدیث شیرین
خط دلربا ز توحید ندیده کام قسمت
چه بیان کنم ز یزدانی و سهربانی او
بجز آستان رحمت بجز از پناه همت
نه به دیگران بنام بخواست دیده بازم
بجز استاد درسم ز کس دگر نترسم
ز دعای میرفرهاد خموش کی نشینم
چو امیر را مطیعم همه خلق را شفیعم



تمثال رحمت شیرازی

جناب میرزا محمود حکیم را یک نفر پسر است نامش میرزا عبدالله متخلص به رحمت. در سال ۱۲۷۳ متولد شده، رئیس طبقه ثانیه است و ارشد و اکبر نوادگان، کمالات موروثی را داراست.

تمتع ز هر گوشه‌ای یافته است ز هر خرمنی توشه‌ای یافته است^۱
 اقسام علوم، خاصه ادبیات و بعضی از ریاضیات را از سهین عم بزرگوار، مرحوم سیرزای وقار طاب‌ثراه نصیب یافته، علم طب را از پدر نامدار به میراث گرفته و دبیری و شاعری را از عم عالی‌مقدار سیرزای داوری فرا گرفته، خط نسخ و خفی‌نویسیهای تنگ را در خدمت عم دیگر مرحوم سیرزای توحید آموخته، فروتنی و صدق درویشی را از جد امی خود شیخ‌العرفا



روحانی شیرازی

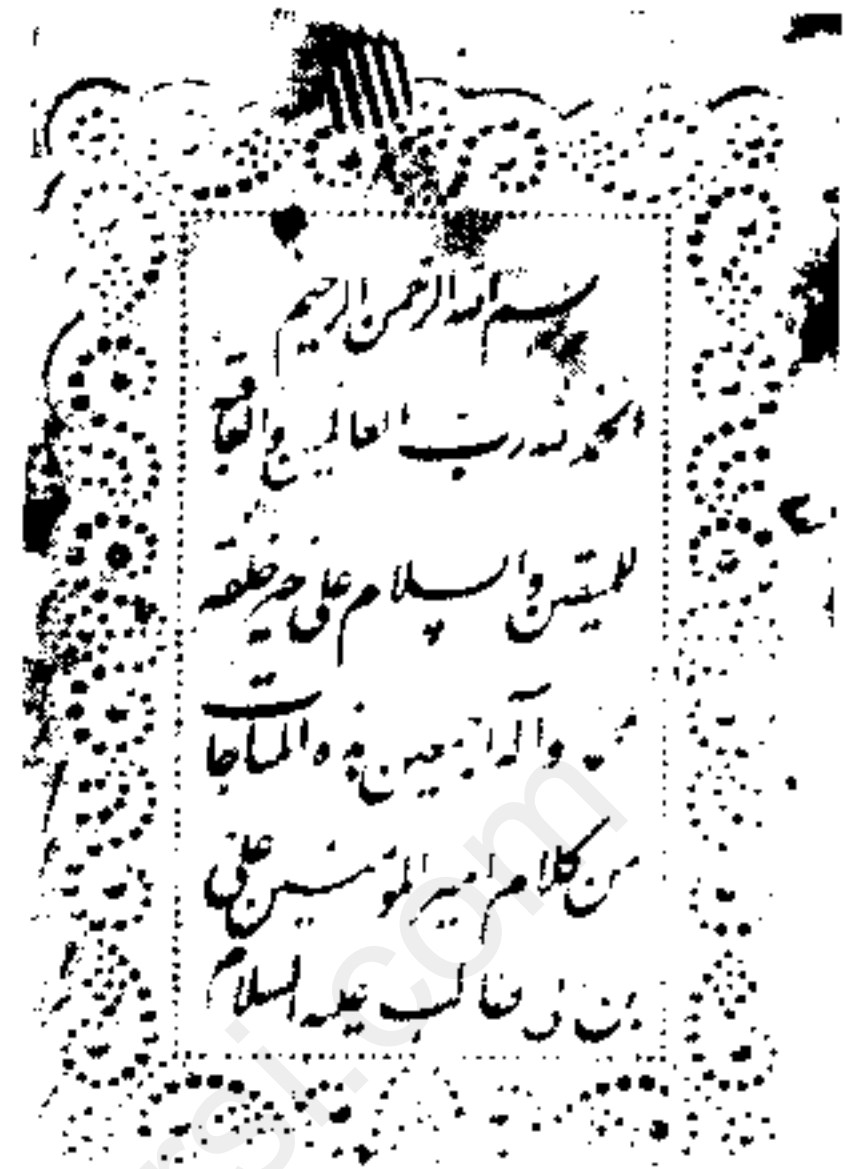
حاجی میرزا کوچک نایب‌الصدر طابت‌تربته، قسمت برده، اللهم احفظه و وفقه التکمیل با اکتساب و تحصیل سالم یکتسب، و این چند شعر از جناب رحمت ثبت گردید^۲:

تا مگر باده کند چاره این غمناکی
 تا به آبی بفروشیسم وجود خاکی
 که بود پند وی از غایت بی‌ادراکی
 بجز از باده تا کی نپذیرد پاکی
 تا مگر بخیه زخم سینه بدین صدچاکی
 شب بدین تیرگی و دزد بدین چالاکی

ساقیا خیز و پیمای شراب تا کسی
 ز آتش باده برافروز چراغ دل ما
 پند واعظ مشنوه باده دیرینه بیسار
 جامه جان که به لوث غم دهر آلوده است
 رشته زلف تو و سوزن مژگان خواهم
 کی دل ایمن شود از چشم تو و زلف سیاه

۱. اصل شعر از سعدی است.

۲. درباره احوال و آثار رحمت رجوع شود به ص ۹۱ تا ۵۰، گلشن وصال.



نمونه خط و نقاشی روحانی

چشم خونخوار تو خون همه مسکینان ریخت
 ترک مخمور ندیدیم بدین سفاکسی
 دولت وصل تو و رحمت مسکین هیهات
 مرد خاک کی چه کند با ملک افلاکسی^۱

و از اعیان این محله سر باغ است: سلسله سادات حمزویه: سلاله طاهره، اسامزاده واجب-
 التعظیم، حضرت میرعلی بن حمزه ابن امام هفتم، حضرت موسی الکاظم (ع)^۲ و از قدیم سادات
 حمزوی، متولی املاک موقوفه و بقعه مبارکه جد خود بوده، بعضی به منصب استیفاء دیوانی
 رسیده‌اند و جماعتی از آن سلسله در شیراز باقی هستند که جد آنها میرفتح الله حمزوی شیرازی
 است و خلف‌الصدقش میرمحمدحسن حمزوی است. و آنچه از نوشته و قفنامه قدیم معین شد
 میرمحمدحسن حمزوی در سال ۱۰۸۷ هجری ملکی وقف نموده است و میرمحمد مؤمن حمزوی و میر-
 علاءالدین حمزوی ابناء میرمحمدجعفر حمزوی‌اند و میرمحمدجعفر یا پسر میرمحمدحسن است
 یا نبیره او و میرزاجعفر حمزوی و میرزامحمدعلی حمزوی و میرزاعلی نقی حمزوی نبایر میرمحمدجعفر
 حمزوی‌اند و خلف‌الصدق میرزاجعفر حمزوی است. میرزامؤمن حمزوی و خلف‌الصدق میرزامؤمن:

۱. در گلشن وصال آمده است که: سال تولد او ۱۲۷۰ است و یکسال ونیم از عمرش گذشته بود که یتیم شد و وقار او
 را پرورد و در دانشهای مختلف استاد شد و در پزشکی و ادب و ریاضی سرآمد گشت و در وهای سال ۱۳۲۱ با
 فداکاری فراوان به‌معالجه بیماران پرداخت و چون در سال ۱۳۴۴ خیرمرگ برادرش اورنگ را شنید به‌فاصله ۳۴
 ساعت به‌او پیوست از فرزندان اویند مصطفی، متخلص به‌بهجت و یوسف وصال. (ص ۴۹۳) آرامگاه او در بقعه
 شیخ ابوالوفاست و شوریده ماده تاریخش را چنین ساخته است:

سال فوتش از مطلع باز گفت شوریده (بهجتی به‌رحمت بین با وصال یزدانی) : (۱۳۴۴)

۲. رک: شدالازار، ص ۳۶۶ و ۳۶۷.

قدوة اعظم میرزا عابد حمزوی مستوفی. سالها به منصب استیفای دیوانی برقرار بوده، در فنون حساب نویسی و خط سیاق دفتری، شهرة آفاق گردید، فردهای حساب او را مانند قطعات خط میرزا احمد نسخ نویسن نیریزی و میرعماد نسخ تعلیق نویسن، اهل دفتر برداشته، سرمشق مستوفیان گشته و هر کسی به مفاخرت، شیوه فرد حساب خود را نسبت به میرزا عابد دهد. در سال ۱۲۵۹ وفات یافت و او را سه نفر پسر است:

سلاله دودمان مرتضوی میرزا فتح الله مستوفی که مانند والد ماجدش، در کمالات استیفا، سرآمد اقران خود گردید و مدتها در این عمل باقی بود [و] ولد ارجمندش میرزا محمد حسین به جای پدر به منصب استیفای دیوانی سرافراز و برقرار است.

پسر دویم میرزا عابد: سلالة السادات میرزا نصر الله است. در طلب مناصب دیوانی نبود به منفعت املاک سوزوئی قناعت کرده، گذرانی داشت. ولد صدقش میرزا لطف الله به قدر لایق، تحصیل کمالات کرده، به موافقت و مخالفت بخت روزگاری را می گذراند.

پسر سیم میرزا عابد است: سهد قوانین دوانین، راقم رقوم بر دفاتر عز و تمکین، سلاله اطیاب میرزا محمد رضا حمزوی وزیر و سررشته دار مملکت فارس. چندین سال در زمان وزارت حاجی میرزا ابوالحسن خان مشیر الملک طاب ثراه به منصب سررشته داری مملکت فارس سرافراز و برقرار بود و از سال ۱۲۹۳ تا سال ۱۳۰۷ [۱۲] که زمان حکمرانی حضرت اشرف ارفع امجد والا، حاجی معتمد الدوله فرهاد میرزا ادام الله بقاءه بود وزارت مستقلة مملکت فارس به میرزای معزی الیه مفوض و مرجوع گردید و به احسن وجوه از عهده لوازم شغل وزارت که تحمل سنگینی بار حکومت است برآمده و اهل مملکت فارس را به چربی زبان و نرمی قلم و مساهله در حواله جات اقساط دیوانی و رسانیدن وظائف و تخفیفات از خود خوشنود و خدای تعالی را راضی داشته، نیکنامی پایدار را گرفت و منصب بی ثبات را گذاشت، پس به شغل استیفا، قناعت کرده، متمسک به حدیث صحیح کن بین الناس ولا تکن من الناس گشته، به طاعات و عبادات و اذکار و اوراد و تلاوت قرآن، عمری را به پایان رسانید و در سال ۱۳۰۴ [۱] به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف الصدق میرزا محمد علی حمزوی است: میرزا آقا میر حمزوی. اول کسی است که در فارس منصب و کالت دولت بهیه انگلیس را قبول نمود و مادام حیات به لوازم آن پرداخت و از او دوتن پسر باقی بماند:

اول آنهاست: میرزا محمد رضا حمزوی، در حدائت سن، بعد از تحصیل کمالات لایقه، به هندوستان رفته، سالها به عاملی و حکومت در بعضی از بلاد هندوستان اشتغال داشته، اموال لایقی جمع نموده، قدری را به عنوان قرض به دولت بهیه انگلیس سپرد و قدری را سرمایه تجارت کرده، در سال ۱۳۰۱ [۱۲] عود به شیراز نمود و به سعیشی وسیع و گذرانی فسیح، عمری را به سر رسانید و در سال ۱۳۰۴ [۱۲] وفات نمود و او را دو نفر پسر بود:

خلاصة الاشباهان میرزا آقامیر و حاجی میرزا علی اکبر هر دو در عنفوان جوانی، به فراغت بال زندگانی نمایند و پسر دویم میرزا آقامیر، سلالة السادات میرزا علی اکبر بعد از وفات پدر به و کالت دولت بهیه انگلیس در شیراز برقرار شد و او را یک نفر پسر است:

افصح شعرا و اشعر بلغا میرزا محمود حمزوی متخلص به «خرم»^۱. بعد از وفات پدر به شغل وکالت برقرار شد [و] در لوازم آن شغل مسامحه و مساهله چنانکه رسم شعراست نموده، از شغل وکالت منعزل گردید و این چند بیت از او نگاشته شد:

ساقی چه به دور آورد آن جام جمی را خامی ز جوانان برد از پیر، خمی را
چون سرو شو آزاد به سرسبزی جاوید روزی دو چو نسرین چه نسرپردری را

غیر کار عشقبازی هرچه کردم خام بود یافتم اکنون که صبح زندگانی شام بود

دوستی تا به تو ای لعبت خنسدان کردم دشمنی بود به تحقیق که با جان کردم
جز حدیث گل روی تو نگوید «خرم» هر چه من گوش بر این مرغ خوش الحان کردم

من اگر دیوانه‌ام، گیرید و در بندم کنید و خردمندم زبان کوتاه از بندم کنید

سرکوی تو بهشت است و به تحقیق توحور زاهد افسوس که افتاده از این مسئله دور
و خلف‌الصدقش میرزا علی محمد، کمالات لایقه را تحصیل نموده، تا مساعدت بختش چه آورد.

و از اعیان این محله است: مجمع آداب و مقبول اولی‌الالباب میرزا حسین خان^۲. اگرچه اصل آن عالی‌جاه از خاندان اصیل بلوک کوار است و اباعنجد به ضابطی بلکه مالکی آن بلوک سرافراز و برقرار بوده چنانکه در ذیل بلوک کوار بیاید ولیکن چون والده عقیقه‌اش از منتسبان سلسله سادات حمزوی است و خود در زمان والدش در این محله توطن نموده، به مناسبت در این موقع ثبت گردید. کسب کمالات نموده، خط نسخ تعلیق و شکسته را خوب نوشته، پاره‌ای از مقدمات علمیه خوانده، سالهاست در خدمتگزاری جناب جلالت‌مآب، قوام‌الملک، به تحریر رسائل و واری محاسبات به راستی و درستی برقرار است. ذکر آباء و اجدادش در بلوک کوار بیاید.

و از اشراف این محله است: سلسله سادات بهشتی حسینی. نور حدقه نجابت و سعادت حاجی میرزا نصیر بهشتی. مادام زندگانی به شغل تجارت و زراعت، معیشتی به وسعت می نمود. و خلف‌الصدقش سلمان‌الزمانی حاجی میرزا سید محمد بهشتی حسینی معیشتش از زراعت و شغلش عبادت خدای تعالی است.

و خلف صدقش، خلاصه نجابت و اصالت میرزا مصطفی در عنفوان جوانی است. و از اعیان این سلسله است: سلاله السادات میرزا زین‌العابدین بهشتی خلف صدق حاجی-سید مهدی بهشتی. چندین سال است در طهران مشغول تجارت است و ولد صدقش سلاله سادات

۱. چند سالی منشی حاج نصیرالملک بود ولی حاجی قدر او را ندانست و او را رنجیده کرد و خرم او را هجو گفت و در

سال ۱۳۰۶ درگذشت و در آستانه شاه‌چراغ مدفون گشت. (دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۲، ص ۴۳۹).

۲. ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، بلوک کوار.

میرزا مرتضی در عنفوان جوانی است.

و از اجله اعیان و بزرگان این محله است: سلسله میرایی که پدر بر پدر تقسیم آب جدولهای خندق نهر اعظم قصر قمشه که شرح آن در ذیل ذکر چشمه جوشک^۱ بیاید، به اختیار و صوابدید این سلسله بر بساتین^۲ و مزارع حومه شیراز قسمت می شود، جد اعلای این سلسله حاجی محمد علی میراب و مستوفی در اوایل حال صاحب منصب میرایی که سوروئی پدر و اجدادش بود گردید، پس ترقی نموده پایه مرتبه را بالا برده، در اواخر سلطنت سلاطین صفویه طاب ثراهم به منصب جلیل استیفای دیوانی سرافراز گردید و در فتنه افغان در شیراز او را کشتند و خانه اش را آتش زدند^۳ و او را سه نفر پسر بود:

اول آنهاست: مالک زمام ایالت، صاحب عنان امارت، جامع مناقب، حاوی مراتب، منظور نظر سلطان، مقرب درگاه خاقان محمد تقی خان بیگلربیگی^۴ والی و حکمران مملکت فارس. در سال ۱۱۴۶ که پادشاه قهار نادر شاه افشار از بغداد از راه شوشتر و بهبهان به شولستان آمد و محمد خان بلوچ را که سر به طغیان افراشته بود شکست داد، در ماه شعبان آن سال وارد شیراز گردید و میرزا تقی شیرازی را که به جای پدر به منصب استیفای دیوانی برقرار بود به عنوان نایب-الحکومه، به حکمرانی مملکت فارس سرافراز گردید و در سال ۱۱۴۸ که آن پادشاه قهار در جلگه مغان آذربایجان، تمام اعیان ممالک ایران را که به شماره از صد هزار نفر افزون بود، احضار نمود و بعد از حصول متمنیات نادری هر یک از اهالی ممالک ایران به شغل و منصبی که شایسته بود، برقرار فرمود و میرزا تقی شیرازی را به ایالت مملکت فارس، سرافراز نموده، او را محمد تقی خان بیگلربیگی گفتند و سالها رایت اقتدار بر افراشت تا در سال ۱۱۵۷ مورد سخط و غضب نادرشاهی گردید، چنانکه تفصیل این حادثه در ذیل حوادث این سال در جزو اول از نگارش این فارسنامه نگاشته گردید^۵ و از محمد تقی خان پسری باقی نماند.

پسر دویم حاجی محمد علی مستوفی میراب الاصل است: میرزا اسماعیل در زمان ایالت و فرمانروائی محمد تقی خان شیرازی به نیابت حکومت و رجوع معاملات دیوانی مملکت فارس، سرافراز بود و در سال ۱۱۵۷ چنانکه گفته شد به سیاست نادری کشته گشت.^۶

و خلف الصدق میرزا اسماعیل آقا خداداد میراب است که به قاعده کل شیء یرجع الی اصله در زمان سلطنت کریم خان زند، طاب ثراه، باز به منصب میرایی شیراز سرافراز گردید و بعد از وفات او، پسرش حاجی تقی میراب منصب میرایی را تصاحب نمود و بعد از وفات او، پسرش آقا هادی مباشر حومه، دفتر داری و مباشری حومه شیراز را ضمیمه منصب میرایی نمود و او را چندین پسر بود ارشد آنهاست:

حاجی میرزا محمد میراب که جز منصب میرایی، تقاضای شغلی دیگر ننمود و در ۱۲۹۹

۱. رك: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، چشمه های فارس.

۲. در متن: (بساطین).

۳. رك: روزنامه کلاتر، ص ۶، ۱۵، ۱۰۲، ۱۰۵.

۴. رك: روزنامه کلاتر، ص ۱۴، ۱۸، ۲۱، ۲۲...

۵. رك: فارسنامه ناصری، گفتار اول، وقایع سال ۱۱۵۷.

۶. رك: فارسنامه ناصری، گفتار اول، وقایع سال ۱۱۵۷.

وفات یافت.

و پسرش میرزا فضل الله میراب بعد از وفات والد ماجد خود به منصب میرابی برقرار است. و از اجله اعیان این محله سر بناغ است؛ سلسله جلیله خوانین بیضاوی. چون از برآمیختگی سلسله سلاطین زندیه، چندین بلوک از فارس، از حلیه آبادی بیفتاد، از جمله بلوک بیضا بود و اعلیحضرت اقدس شهریار شاهنشاه تاجدار آقامحمدخان قاجار طاب‌ثراه، سلاله الانجابه میرزا ابراهیم پسر میرزا محمدعلی کدخداباشی محلات نعمتی‌خانه شیراز را مأمور به آبادی و انتظام بلوک بیضا که چندین قریه و مزارع آن، ملک سلسله کدخداباشی بود، فرمود و بعد از آبادی و نظم و ضابطی و حکومت آن بلوک، این سلسله را بیضائی گفتند همچنانکه سلسله میرزایان فسائی را که دو ذیل محله بازار مرغ گذشت و این دو سلسله از قدیم زمان از خاک پاک شیراز بوده‌اند و جد اعلای این سلسله زبده‌الاکفاء و قدوة الاشباه میرزا محمدعلی کدخداباشی در زمان سلاطین زندیه، کدخداباشی پنج محله نعمتی‌خانه شیراز که نیمه کلانتری است بود و محل وثوق و اعتماد جناب میرزا محمد کلانتر که شرح حالش در ذیل محله بازار مرغ گذشت، گشته، در حل و عقد امورات کلانتری، مداخلتی می‌نمود و کارهای پنج محله نعمتی‌خانه در کف کفایت او بود و در حدود سال ۱۲۰۱ وفات یافت.

ولد صدقش قدوه اعظم و اسوه افخم حاجی میرزا ابراهیم کلانتر شیرازی در سال ۱۲۱۶ که اعمال دیوانی و فرمانروائی را از سلسله جلیله هاشمیه بازگرفتند چنانکه تفصیل آن در ذیل محله بالا گفت گذشت، منصب کلانتری شیراز را به میرزا ابراهیم واگذاشتند و تا سال ۱۲۲۶ بی‌منازعه به لوازم امور کلانتری پرداخت و چون از منصب کلانتری معزول گردید، از کارهای دیوانی اعراض نموده، در خانه عاقبت خود بنشست و در سال ۱۲۴۶ [۱۲] وفات یافت و از او پنج نفر پسر باقی بماند:

اول آنهاست قدوه اعیان هادی‌خان بیضائی. در کنف تربیت والد ماجدش به کمالات لایقه رسیده، مباشر امور دیوانی گشته، حکومت و ضابطی بلوک بیضا را از اول سن طفولیت تا وقت وفات، مواظب و مباشر بود و پاره‌ای اوقات حکومت قیر و کارزین را نمود و مدتی به عاملی گله‌دار و اسیر و علامرودشت پرداخت و در سال ۱۲۴۹ چند ماه به منصب جلیل [کلانتری] شیراز سرافراز گردید و در سال ۱۲۶۰ سالی تمام، باز به منصب کلانتری شیراز قرین افتخار آمد و در سال ۱۲۶۹ [۱۲] از صدمه زلزله وفات یافت و از او پسری باقی نماند.

پسر دوم حاجی میرزا ابراهیم کلانتر است: مجمع آداب میرزا نصرالله مستوفی بیضائی. خط نسخ تعلیق و شکسته را خوش‌نوشتی که به خط استادان این دو خط مشتمب شدی و گاهی در تقاضای ضبط ناحیه و حکومت بلوکی نشدی و به منافع املاک موروثه و مواجب دیوانی قناعت می‌نمود در سال ۱۲۸۰ به رحمت ایزدی پیوست.

و نواده او عالی‌جاه میرزا نصرالله خان بیضائی که در اول سن رشد و تمیز است از او باقی مانده است.

پسر سیم حاجی میرزا ابراهیم کلانتر است: سلاله انجابه حاجی فتح‌الله خان یاور بیضائی، تا افواج سربازان فارسی برقرار بود خان مشارالیه در فوج شیرازی یاور اول بلکه مباشر عمل سرهنگی بود [و] در سال ۱۲۹۰ وفات یافت و او را سه نفر پسر است:

اول آنهاست خلاصه‌الاشباه محمد قاسم خان بیضائی. آنچه را لایق بزرگزادگان است آموخته و رموز مردم‌داری را دانسته، در حفظ مراتب خود کوشیده، در اوایل حال به ضابطی بلوک بیضا که موروثی این سلسله است پرداخت و در سال ۱۲۹۲ به حکمرانی محال کازرون سرافراز گردید و بعد از سه سال اهالی کازرون چنانکه سنت سنیه آنهاست شکایت محمد قاسم خان را به حکومت فارس نموده، معزولش داشتند و او را دوتفر پسر است:

نجابت اکتناهان محمد باقر خان و هادی خان در تحصیل کمالات لایقه ساعی و جا همدند. پسر دویم حاجی فتح الله خان است: قدوه زبان و اسوه عباد حاجی میرزا عباس خان بیضائی. مدتی در فوج سرباز شیرازی به منصب سلطانی برقرار بود و بعد از دوسه سال از این منصب اعراض نموده، آنچه را مالک بود بهرد مظالم به ارباب استحقاق رسانید و شغل خود را تلاوت قرآن و عبادت ملک سبحان مقرر داشته، به قناعت گذرانی نماید.

پسر سیم حاجی فتح الله خان است: زبده امانت و اقران محمد حسین خان بیضائی. در اوائل حال به نیابت از جانب محمد قاسم خان، برادر بزرگ خود متکفل امور دیوانی بلوک بیضا بود و چند سال است ضابط بالاستقلال گردیده است.

پسر چهارم حاجی میرزا ابراهیم کلانتر است: عمده الاعیان میرزا عبدالله خان بیضائی. مادام زندگانی، تقاضای منصب دیوانی ننمود، معیشت خود را از املاک موروثه می نمود و در سال ۱۲۹۶ در دارالخلافه طهران وفات یافت و او را پنج نفر پسر است:

میرزا هدایت الله خان و حسین علی خان و حبیب الله خان و نعمت الله خان و میرزا جعفر خان همه در عنفوان جوانی، در انتظار فرج و گشایش آسمانی زندگانی دارند.

پسر پنجم حاجی میرزا ابراهیم کلانتر است: عمده الاعیان میرزا ابوتراب خان بیضائی. بیشتر اوقات خود را به آسایش گذرانیده، از املاک موروثه خود معیشتی می نمود و گاهی که طبش از سوء سلوک برادرزادگان خود منزجر می گشت، ضابطی بیضا را از دست آنها انتزاع می فرمود و چندی مباشر امراضی گشته، باز به آنها وامی گذاشت و در سال ۱۲۹۹ وفات یافت و از او دوتفر پسر بازماند که هر یک گلی از گلستان نجابت و نهالی از بوستان اصالت اند: میرزا-هلی خان و میرزا مرتضی خان در تلگرافخانه دولتی به منصب یاوری سرافراز و برقرارند.

و از متسبین سلسله خوانین بیضا است: سلاله اطیاب و تقاوه انجباب میرزا عبدالکریم و میرزا کریم علی خلفان صدق، قطب فلک هدایت، مرکز دایره سعادت، اعلم علماء ایام، مرجع خواص و عوام، مجمع فیوض سبحانی، مرشد و مقتدای صمدانی آقا ملا احمد ارسنجانی و آن جناب بعد از وصول به مرتبه اجتهاد، پشت پائی بر عوالم قیود زده، علایق را بینداخت و سر به صحرا گذاشت، از هر جانب تا آخر بلاد مسلمانان برفت، از هر خرمنی خوشه‌ای و از هر سفره‌ای توشه‌ای برگرفت و بعد از چندین سال عود نموده، گاهی در قصبه ارسنجان و گاهی در شیراز توقف نمود [و] به ارشاد و هدایت بندگان خدا می پرداخت و دخترزاده مرحوم حاجی میرزا-ابراهیم کلانتر را در ازدواج خود در آورده، در این محله سر باغ توقف داشت و در سال ۱۲۷۹ به رحمت ایزدی پیوست.

و از اعیان این محله سلسله تجار حاجی عبدالحسینی است. اصل آنها از تجار قدیم شیراز است و عمده الاعیان و نخبه الاقران حاجی محسن تاجر شیرازی پسر حاجی عبدالحسین تاجر، از

شیراز به بندر بوشهر رفته، خانه و کاروانسرای ساخته، رحل اقامت انداخته، مشغول تجارت گشته، محسود اقران گردید و بعد از چندین سال طایفه جواسم که قومی از اعرابند بر بندر بوشهر هجوم آورده، خسارت زیاد رسانیدند و حاجی محسن تاجر از بوشهر به شیراز آمده، در سال ۱۲۲۵ وفات یافت و او را دونفر پسر بود:

اول آنهاست: خلاصه اعیان و زیده اقران حاجی عبدالحسین تاجر و پسر دیگرش سلاله دودمان نجابت و تفاوت خاندان اصالت: حاجی محمدخلیل در سال ۱۲۱۸، در بندر بوشهر متولد شده‌اند، پس به شیراز آمده، تحصیل کمالات نموده، حاجی محمدخلیل خط نسخ تعلیق را به پایه اعلی رسانید و حاجی عبدالحسین خط شکسته را خوب نوشت و از مراتب علمیه بهره‌مند گردید و این دو برادر بساط تجارت را از اقصی بلاد هندوستان تا انتهای فرنگستان پهن نمودند و سفره بخشش گسترده، جماعتی را غریق احسان خود داشتند و صیت تجارت آنها به اطراف معموره رسید و چندین باغ و قریه و سزارع را مالک شدند و حاجی محمدخلیل در سال ۱۲۷۵ در شیراز وفات یافت و حاجی عبدالحسین در سال ۱۲۸۴ به رحمت ایزدی پیوست و از حاجی-میرزا عبدالحسین، پنج نفر پسر نواده بازمانده است:

میرزا هدایت‌الله و میرزا محمد رضا و میرزا ابوالفتح پسران میرزا ابراهیم تاجر و زبده الاقران آقامحمدصادق و آقاعلی خلفان صدق مرحوم حاجی محمود تاجر که سالها در بندر بوشهر، رحل تجارت انداخته بود، و در سال ۹۸ [۱۲] به رحمت ایزدی پیوست و تماس آنها در اوائل سن تمیز و رشدند و پسرهای حاجی محمدخلیل شش نفر است:

اول آنها عمده اعیان میرزا محمدحسن است، چون متاع تجارت را کاسد دید، سرمایه خود را داده املاکی را در بیضا خرید و از منافع آنها به سعیشتی که از حوصله تجارت بیرون است، گذران کند و سرمایه به ولد سعادت مند خود میرزا خلیل مشهور به میرزا آقا که در اول سن تمیز و رشد است داده، او را به شغل تجارت گذاشته است.

پسر دوم و سیم حاجی محمدخلیل است: زبده الاقران حاجی محمدجواد و حاجی-محمدحسین اول آنها در کشمیر به معامله شال کشمیری مشغول است و حاجی محمدحسین در بغداد و اماکن مشرفه به تجارت و زیارت اقدام دارد، پسر چهارم و پنجم و ششم حاجی محمدخلیل است: عمده اعیانان و قدوة الاقران حاجی میرزا ابوالقاسم و حاجی میرزا زین العابدین و حاجی میرزا محمدتقی همه مشغول تجارت و داد و ستدند و حاجی میرزا ابوالقاسم چندین سال در بندر هنگانگ چین، رحل اقامت افکنده و باعث رواج معامله و تجارت تریاک ایرانی گردید و عمارتی مخصوص برای فروش تریاک در آن بندر ساخته، به جفیس تریاکی مشهور شده و نزدیک به سه سال است از چین عود به شیراز نموده، مشغول تجارت تریاک است و پسران مرحوم حاجی محمدخلیل تاجر بعد از وفات والد ماجد خود از اسوال مختلفه او در نیم فرسخ کمتر مشرقی بندر بوشهر، کاروانسرای وسیعی از گچ و سنگ ساخته، در چهار جانب آن، عمارات لایقه پرداخته، کاروانان را از آفتاب تابستان و باران زمستان آسوده داشته‌اند و قبل از بنای این کاروانسرا آنچه اشتر و استر و الاغ بارگیر از جوانب وارد بوشهر می‌گردید در تابستان از

آفتاب و در زمستان از باران آزار می کشید.

و از جمله منتسبین این سلسله است: قدوه اخیار و اسوه ابرار حاجی میرزا محمد تاجر شیرازی در زمان زندگانش جز صیت سوداگری او را کسی نشنید و جز کاروان تجارت او را کسی ندید. عامل و گماشتگانش از حدود چین تا اقصی بلاد فرنگستان پراکنده بودند و در هر سالی دویار چندین بار قماش و متاع هندوستان و فرنگستان به فقرا و درویشان احسان می نمود و از مآثر او در شیراز مسجد حاجی میرزا محمد است که در پهلوی خانه خود ساخته و چندین هزار تومان در آن خرج نموده است و در جانب شمالی آن، آب انباری مانند فکر حکیمان عمیق و چون همت بزرگان وسیع، به انجام رسانیده است و صفه تابستانه مسجد را پشت بام آن قرار داده است و در سال ۱۲۵۶ به رحمت ایزدی پیوست و او را دونفر پسر است:

اول آنها صفة حکما و قدوه علما، جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول راضی به قدر و قضا حاجی میرزا محمد رضا حکیم الهی چندین سال در شیراز جنت طراز جز او کسی علوم عقلیه را نگفتی و در ولای مقالات کمالیه و کلامیه و حکمت را نسفتی در سال ۱۲۹۵ در عالم فانی بدرود زندگانی را نموده، به روضه رضوان خرامید و او را پنج نفر پسر است:

اول و دویم: کمالات اکنسابان، عالمان فاضلان مسجد میرزا محمد حسین و حاجی میرزا محمد مشغله خود را تحصیل علوم قرار داده اند.

پسر سیم و چهارم و پنجم مرحوم حاجی میرزا محمد رضا است: عالیجاهان خلاصة الاشباهان میرزا مصطفی و میرزا زین العابدین و میرزا محمد علی همه در دارالخلافة طهران متوقفند و اولین آنها مشغول تجارت است و دویمین در سفارتخانه دولت بهیه انگلیس منشی رسائل و دفتردار گشته و سیمین آنها، مواظب صناعت طبابت است.

پسر دویم مرحوم حاجی میرزا محمد تاجر شیرازی است: عمدة الاعیان حاجی میرزا محمد باقر تاجر. دست از عمل تجارت موروئی باز نداشته است.

و از منتسبین این سلسله تجار است: ملک اعظام کتاب، مقبول اولی الالباب میرزا محمد حسین کاتب السلطان^۲ خلف الصدق حاجی محمد علی تاجر شیرازی. خط نسخ تعلیقش با خط میر عماد استاد این خط برابری دارد و اخلاق حسنه اش بر اقران و امثال برتری دارد، والده عقیفه اش دختر حاجی میرزا محمد تاجر شیرازی است و چندین سال می گذرد که در طهران به منصب جلیل کاتب السلطانی سرافراز است و از منتسبین این سلسله تجار است:

ناظم ابیات بدیعه، مستخرج لالی از اصناف قریحه میرزا مهدی نوائی تخلص منشی

۱. در متن: (سیط).

۲. او مختصری از گزارش زندگی خود را در پایان یک نسخه مثنوی مولانا که به خط کم نظیر خود کتابت کرده چنین آورده است که: (در تهران با اصناف مردم معشور شدم تا روزی به یکی از خاصان دربار ناصرالدین شاه برخورددم و او متعهد شد که اوراق مثنوی را به عرض شاه برساند پس به پیشگاه شاه شرفیاب شدم و از خط من تمجید کرد و به تکمیل مثنوی مامورم کرد و در قلیل مدت است کتاب نسخه را به پایان رساندم و این در تاریخ ۱۲۷۹ بود میر محمد حسین یقینا یکی از چیره دست ترین خوشنویسان است و در ردیف یکی از ده تن کاتب خوش نویس نستعلیق درجه اول قرار دارد که تا کنون کاتب خوشنویس زبردستی چون وی نیامده است... نستعلیق را از شش دانگ جلی تا کتابت خفی و غبار کمتر کسی چون وی نوشته است پس از قتل ناصرالدین شاه در دربار مظفرالدین شاه به خدمت پرداخت و آثاری به نام مظفرالدین شاه، از او باقی است او تا سال ۱۳۱۶ زنده بود. (اطلس خط، ص ۵۷).

شیرازی، خلف‌الصدق حاجی ملا آقابابا، تاجر شیرازی. در سال ۱۲۷۰ واند در شیراز متولد گشته، کسب کمالات لایقه نموده در سال ۹۹ [۱۲] از شیراز به طهران رفته، در خدمت جناب جلالت‌مآب اجل اکرم آصف‌الدوله: میرزا عبدالوهاب خان شیرازی والی مملکت خراسان و سیستان مشغول انشاء رسائل جناب معزی‌الیه است. و این چند بیت از طبع نقاد او در این کتاب به یادگار ثبت گردید:

مرد عاقل غم روزی نخورد ز آنکه بود
ترک سرکن اگر ت شور محبت به سر است
خواهی از عمر به باطل نرود عشق بورز
مگر از خرمن پاکان طلبی بهره که هیچ
دوش این نکته^۲ چه خوش گفت سروشم در گوش
جان او در طلب رزق مقدر به گسرو
ورنه بی‌منت زحمت سر خود گیسرو
سخن آن است و جز این نیست، نصیحت بشنو
حاصل طاعت صدساله نیرزد به دوجو
کای نوائی بطلب زحمت و نومید مشو

ما مست شراب وحدتیم ای ساقی
امروز برین مستی اگر جان بدهیم
سرخوش ز می محبتیم ای ساقی
فردا همه ز اهل رحمتیم ای ساقی

و از اعیان این محله است: جناب مستطاب فضائل اکتساب، قدوه فضلا، جالینوس زمان، بقراط اوان، ادیب لیب، حبیب^۳ نسیب حاجی میرزا علی اکبر طبیب. ید بیضایش در علاج علل، مظهر معجز مسیحا بود و در فنون علمی و عملی طب، مهارتی تمام داشت و آن جناب را چهار نفر پسر است: اول آنها:

جناب مستطاب حاجی میرزا محمد حکیم هاشمی [است] که شرح حالش در ذیل محله میدان شاه بیاید.

پسر دوم^۴ مرحوم حاجی میرزا علی اکبر طبیب است: حاوی مراتب فنون علمیه و عملیه علم طب حاجی میرزا ابوالقاسم ناظم الاطبا:

خجسته طبیب مسیحا نفس^۵ که جان آورد از عدم بازپس

پسر سیم و چهارم مرحوم حاجی میرزا علی اکبر است: جنابان کمالات اکتسابان، جالینوس زمان حاجی میرزا محمد تقی طبیب و بقراط اوان حاجی میرزا محمود طبیب، هر یک در فنون طبیه سرآمد اهل عصر خود هستند.

سلسله دوم تجارت شیراز که ساکن این محله اند: سلسله تجارت ده دشتی است. اصل آنها از قصبه «ده دشت»^۶ کوه گیلویه است که هنگام آمیختگی دولت علیه سلاطین صفویه، الوار چهار بنیجه کوه گیلویه که شرح آنها در ذیل بلوکات بیاید، ازدحام نموده، قصبه ده دشت را

۱. در متن: (آن).

۲. (سال فوتش معلوم نشد. در سال ۱۳۱۳ زنده بوده است) دانشمندان و سخن‌سرایان فارس.

۳. در متن: (چو).

۴. در متن: (حبیب).

۵. در متن: (دویم و سیم).

۶. در متن: (مسیحا دم نفس).

۷. رک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، بلوک کوه گیلویه.

به قهر و غلبه گرفته، اسوال اهلش را به غارت بردند و سردمش را در جوانب و نواحی پراکنده داشتند، از جمله جماعتی از تجار ده دشت، به شیراز آمده، رحل اقامت انداخته، متوطن شدند و اول کسی که از آنها وارد شیراز گشته، توطن جسته، بساط تجارت افکنده است:

خواجه محمد زکی تاجر ده دشتی است. در سال ۱۱۹۳ در شیراز وفات یافت و او را دونفر پسر است: حاجی محمد باقر تاجر ده دشتی و او را دونفر پسر است: اول آنها حاجی آقا بابا تاجر ده دشتی. مادام زندگانی جز به شغل تجارت نپرداخت و از او دونفر پسر باقی بماند:

اول آنها حاجی عبدالکریم تاجر ده دشتی است که به امانت داری و دیانتکاری مشهور بود و در سال ۱۲۷۷ وفات یافت و او را چهار نفر پسر است:

اول آنها عمده الاعیان: حاجی آقا محمد تاجر ده دشتی. مادام حیات در میانه تجار به درستکاری معروف بود، در سال ۱۲۸۰ وفات یافت.

و خلف الصدقش آقا محمد کاظم ده دشتی در تلگرافخانه مبارکه دولتی صاحب منصب شده است.

پسر دویم و سیم و چهارم مرحوم حاجی عبدالکریم تاجر ده دشتی است: عمده الاعیانان آقا محمد حسین و آقا لطف علی و آقا محمد ابراهیم تاجر ده دشتی. ولادت آنها در سال ۱۲۵۴ و [۱۲] ۹۰ و [۱۲] اتفاق افتاده است و هر یک در امانت و دیانت تجارتی معروف و مشهورند.

پسر دویم حاجی آقا بابا تاجر ده دشتی عالی جناب کمالات اکتساب میرزا محمد رضا تاجر ده دشتی که فنون علمیه را ضمیمه شغل تجارت نموده است.

پسر دویم حاجی محمد باقر آقا علی بابا تاجر ده دشتی است که به درستکاری، بین الانام مشهور بود و اخلاف آن مرحوم عمده الاعیانان: آقا محمد علی و آقا محمد رحیم و آقا ابوالقاسم و آقا عبداللطیف همه مشغول عمل تجارت و معامله اند.

و ولد الصدق حاجی محمد تقی است: عمده الاعیانان: حاجی محمد حسن و حاجی محمد تقی تاجران ده دشتی است که هر یک در عمل و شغل تجارت عدیل نداشتند و اخلاف حاجی محمد حسن دشتی است عمده الاعیانان آقا محمد مهدی مشغول تجارت است.

پسر دویم مرحوم خواجه محمد زکی ده دشتی آقا محمد ابراهیم تاجر ده دشتی است و خلف صدق او حاجی محسن تاجر ده دشتی است و او را دونفر پسر است: عمده الاعیان، زبده الاقران حاجی میرزا زین العابدین و حاجی میرزا عبدالعسین تاجران ده دشتی و خلف صدق حاجی میرزا زین العابدین: عالی جناب کمالات اکتساب میرزا محمد حسین است که علاوه بر شغل تجارت به زیور علم آراسته است.

و از اعیان تجار ده دشت ساکن شیراز است: عمده الاعیان حاجی محمد رضا تاجر ده دشتی. مادام زندگانی، منزل خود را تعزیه خانه جناب سیدالشهدا کرده، شبهای جمعه تمام سال را تا صبح مشغول تعزیه داری بود و جماعتی را حاضر داشته، بیدار نشسته، به خواندن دعا و زیارات مشغول می شدند و او را چهار نفر پسر بود:

آقا محمد و آقا محمد جواد و آقا اسدالله و حاجی محمد باقر تاجر ده دشتی، همه مشغول تجارت و درستکاری اند.

و از اعیان تجار ده دشتی است: عمده الاعیان و زبده الاسائل والاقران حاجی محمد رحیم تاجر ده دشتی برادر اعیانی حاجی محمد رضا، سالها در طهران توقف بلکه توطن داشت و در

درستکاری و اعتبار مشهور و معروف بود و به ریاست و احترام تمام، عمری را به پایان رسانید و در سال ۱۲۷۴ در طهران وفات یافت.

و از اعیان تجار ده دشت ساکن شیراز، افتخار تجار حاجی علی رضا تاجر ده دشتی مشهور به کشمیری است سالها در کشمیر توقف داشته، معامله شال کشمیری نموده، معروف اطراف گردید و او را سه نفر پسر است:

عمدة الاعیان حاجی میرزا جواد و حاجی محمد مهدی و آقا محمد صالح تاجران ده دشتی مشهور به کشمیری هر یک در تجارت و درستکاری و امانتداری، مشهور بلاد نزدیک و دور شده اند. ولادت آنها در سال ۱۲۴۰ و ۱۲۵۰ [۱۲] و ۱۲۶۲ [۱۲] اتفاق افتاده است و ولد الصدق حاجی محمد مهدی است:

افتخار امثال میرزا محمد صادق مشهور به آقا، در اول سن شباب مشغول به عمل تجارت و درستکاری است.

و از اعیان تجار مشهور به ده دشتی اگرچه در اصل شیرازی بود برای موصلت با ده دشتیان مشهور به ده دشتی گشته اند، عمدة الاعیان حاجی محمد باقر است و او را دو نفر پسر است: حاجی محمد هلی تاجر و او را دو نفر پسر است اول آنها:

حاجی زین العابدین تاجر، پسر دوم حاجی محمد باقر تاجر حاجی علی اکبر تاجر شیرازی مشهور به ده دشتی است. سالها در اصفهان توقف داشته، به ریاست تجار و نهایت اعتبار و احترام بود و در سال ۱۲۸۹ وفات یافت.

و از اجله این محله است: جناب مستطاب، قدوه علما و زبده فضلا، علام فهام، زین مدرسین و زینت محدثین، مجتهد الزمان: حاجی شیخ عبدالعبار. اصل آن جناب از تجار قصبه جهرم است. والد ماجد او از جهرم قطع علاقه را نموده، در اماکن مشرفه عراق عرب رحل اقامت افکنده، بساط تجارت را گسترانید و جناب معزی الیه به مناسبت مکانی و مقارنات زمانی و ذوق سلیم و ذهن مستقیم به تحصیل علوم مایل گردید و به اندک زمانی، سرآمد اقران گشته، در خدمت مجتهدین کسب مراتب علم فقه و اصول به وجه اکمل نموده، به زیور اجتهاد زینت یافت و از آنجا که گفته اند:

فلک را عبادت دیرینه این است که با آزادگان دائم به کین است^۱

طریق معاش را تنگ دیده، لابد از اماکن مشرفه، مهاجرت به شیراز نمود و در محله سرباغ رحل اقامت بيفکند و امامت مسجد مرحوم حاجی میرزا محمد تاجر را قبول نمود، پس به خواهش جناب جلالت مآب صاحب دیوان میرزا فتح علی خان شیرازی مدرس مدرسه حسینییه مرحوم حاجی قوام الملک گردید و هر روزه از جانب صبح در آن مدرسه، طلاب علوم را از افکار خود بهره مند سازد.

و از اجله اعیان این محله است: خلاصه انجابه و نتیجه اطياب، نادره دهور و اعصار حاجی میرزا جعفر حقایق نگار اصل او از ناحیه خورسوج دشتستان است اباعنجد به ضابطی آن ناحیه برقرار بوده اند و جد او میرزا علی بیگ خورسوجی به کلاتتری تمام نواحی دشتستان سرافراز

۱. بیت از میرزا نصر اصفهانی است. (امثال و حکم، ص ۱۱۴۸).

بود و حاجی میرزا جعفرخان در مبادی عمر به ضابطی ناحیه خورموج برقرار گردید و در سال ۱۲۵۸ حاجی خان، حاکم نواحی دشتی به قهر و غلبه قلعه خورموج را تصرف نمود و حاجی-میرزا جعفرخان فرار کرده، مدتی در ناحیه تنگستان بماند، پس به شیراز آمده، توقف نمود و با بزرگان مراوده کرده در زمره آنها محسوب گردید و در سال ۱۲۶۴ [۱۲] به امارت دیوانخانه عدلیه سرافراز آمد و با اهل کمال مجالست نموده، از کمالات رسمیه بهره وافر دید و در کتب سیر و تواریخ ممارست کرده، اطلاعاتی کامل بیافت و قادیخ آثار جعفری را نگاشته به نظر اولیای دولت علیه رسانیده به لقب حقایق نگاری مفتخر گردید پس تاریخی مفصل نوشته نامش را *نزهة الایجاد* گذاشت و در سال ۱۳۰۱ در عراق عرب به رحمت ایزدی پیوست.

و اخلاف صدقش میرزا علی خان حقایق نگار و میرزا ابوالحسن خان و میرزا محمود خان و میرزا محمد خان همه در مبادی زندگانی و عنفوان جوانی به کمالات لایقه آراسته‌اند و میرزا-علی خان در علم تاریخ سرآمد اقران است و میرزا ابوالحسن خان به علاوه کمالات ایرانی، زبان انگلیسی را آموخته، محسود امثال گشته است.

و از اعیان این محله است: قدوة اخیار و زبده ابرار حاجی علی رضای تاجر شیرازی در مبادی عمر خود تحصیل مقدمات علمیه را نموده، مسائل فرضیه را آموخته، در تجارت و دستکاری، گوی سبقت را از همگنان ربوده، مشهور هند و روم گشته، امین جناب حجة الاسلام حاجی میرزا-محمد حسن مجتهد شیرازی ادام الله عمره شده اخماس بنی هاشم و حق مظالم را به وکالت آن جناب از ارباب ثروت تحویل گرفته، در وجه و حواله جات حجة الاسلامی کارسازی دارد.

و از اعیان این محله است: حاجی میرزا عباس جراح: مهارتش^۲ در فنون جراحی و دستکاری معروف و حذاقتش بین الاقران مشهور، چشم آب آورده را چون او کسی میل نزند و اوجاع مفاصل و بشورات غریبه را مانند او کسی معالجه نکند، حق علاج را از فقرا و سساکین نخواهد، بلکه گاهی دوا و غذا را از خود دهد.

۱. در متن: (معارت).

۲. در متن: (معارت).

محلہ ہفتم شیراز

محلہ سردزک است

از زمانی کہ حصار شیراز را کوچک نموده‌اند، محلہ دشتک و محلہ سردزک را یک محلہ کرده، همه را سردزک گفتند بلکه قدری از محلہ دشتک را جزء محلہ لب آب قرار دادند چنانکہ در وقفنامہ مدرسہ منصوریه نوشته‌اند ده‌هزار ذرع زمین را از محلہ دشتک شیراز خریدند و مدرسہ منصوریه را در آن ساختند و اکنون مدرسہ منصوریه جزء محلہ لب آب است و سادات دشتکی شیرازی کہ متون کتابهای علمیه و تواریخ از اساسی آنها زینت یافته است و شرح حال آنها در این محلہ سردزک بیاید، از محلہ دشتک بوده‌اند و این محلہ محدود بہ محلہ بازار سرخ و محلہ سر باغ و محلہ سنگ سیاه و حصار جنوبی شهر و محلہ لب آب و شماره خانہ‌های آن در سال ۱۳۰۱، ۷۹۸ درب خانہ بود و مردمان آن ۳۴۴۸ نفر مرد و پسر و ۴۵۰۰ نفر زن و دختر است و کدخدای آن آقا علی محمد کدخد است.

و از اشراف و اعیان این محلہ سلسلہ سادات دشتکی شیرازی است و حضرت علامی، سلك اعظم علما و سادات متحلی بہ اقسام سعادات، اعلم علماء مشارق و مغارب، مجتهد باستحقاق در جمیع مذاہب میرزا سید علی خان حسینی حسنی مدنی مکی شیرازی کہ گلی است از گلستان و نہالی است از بوستان سلسلہ سادات دشتکی طاب ثراہم. جد دویم مؤلف این فادسنامہ ناصری در کتاب شرح صحیفہ سجادیہ و سلوۃ الغریب، نسب شریف خود را چنین بیان فرمودہ است:

انا علی صدرالدین (۱) ابن احمد نظام الدین (۲) ابن محمد معصوم (۳) ابن احمد نظام الدین (۴)
ابن ابراہیم (۵) ابن سلام اللہ (۶) ابن مسعود عماد الدین (۷) ابن محمد صدرالدین (۸) ابن منصور
غیاث الدین (۹) ابن محمد صدرالدین (۱۰) ابن ابراہیم شرف الملہ (۱۱) ابن محمد صدرالدین (۱۲)
ابن اسحق عزالدین (۱۳) ابن علی ضیاء الدین (۱۴) ابن عرب شاہ فخرالدین (۱۵) ابن امیر-
انبہ عزالدین ابی المکارم (۱۶) ابن امیری خطیرالدین (۱۷) ابن الحسن شرف الدین ابی علی (۱۸)
ابن الحسین ابی جعفر العزیزی (۱۹) ابن علی ابی سعید النصیبینی (۲۰) ابن زید الاعثم ابی ابراہیم (۲۱)
ابن علی ابی شجاع الزاہد (۲۲) ابن محمد ابی جعفر (۲۳) ابن علی ابی الحسن (۲۴) ابن جعفر

ابی عبدالله (۲۵) ابن احمد نصیرالدین السکین النقیب (۲۶) ابن جعفر ابی عبدالله الشاعر (۲۷) ابن محمد ابی جعفر (۲۸) ابن محمد (۲۹) ابن زید الشهید (۳۰) ابن علی زین العابدین (۳۱) ابن الحسین ابی عبدالله (ع) سید الشهداء (۳۲) ابن علی ابی الحسن امیر المؤمنین (۳۳) ابن ابی-طالب (۳۴) علیهم السلام اولئک آبائی فجئنی بمثلهم او اجتمعنا یا جریرالمجامع.

اما حالات و تنقلات اشخاص این سلسله علیه مذکوره از حضرت زید بن علی (ع) تا آخر آنها آنچه را در کتب متعدده یافتیم در این فارسنامه می نگارم و چنین گویم که:

جناب علامی سیدعلی خان در کتاب سلوة الغریب در ذیل بیان نسب خود چنین فرموده است که در زمان هشام ابن عبدالملک که ایالت مدینه طیبه با خالد بن عبدالملک ابن-الحکم بود میان زید بن علی و عبدالله بن حسن مثنی در باب صدقات امیر المؤمنین علی (ع) مشاجرتی شده، در حضور خالد و جماعتی از اهل مدینه، سخنهاى سخت به یکدیگر بگفتند و خالد وعده داد که فردا این رشته مشاجرت را قطع کنم و چون روز دیگر شد خالد و جماعتی در مسجد حاضر گشتند و زید چون دانست که میل خاطر خالد بر غلظت این مشاجرت است روی به جانب عبدالله نموده، فرمود همه اموال من در راه خدا باشد اگر با تو مشاجرت کنم و پس از این آنچه را گوئی و کنی می پذیرم و هرگز از تو مخاصمه را به خالد نبرم، پس روی به جانب خالد کرده بفرمود: ذریه رسول خدا را بر مطلبی جمع کرده که خلفاء راشدین چنین نکردند، خالد به جماعت بگفت کسی جواب زید را بگوید پس یکی از اولاد انصار سخنی ناشایست به زید بگفت و زید در جوابش فرمود ترا نرسد که با مانند من چنین گوئی و شخص انصاری گفت چرا نگویم و حال آنکه مادرم و پدرم بهتر از مادر و پدر تو باشند زید بخندید و فرمود ای بازماندگان قریش، دین که از میان رفت، حسب و نسب هم رفته است، پس عبدالله ابن-واقدین عبدالله بن عمر ابن الخطاب به سرد انصاری بفرمود که بد گفتمی و البته زید و پدر و مادر زید در همه چیز بهتر از تو و پدر و مادر تو هستند ترا و بالاتر از ترا به این سخنان نرسد، پس سشت خود را پر از سنگریزه کرده، بر زمین پاشیده، بگفت پس از این ما را طاقت و صبر نباشد و از جای برخاست و زید هم برخاست و بزودی به جانب شام نزد هشام عبدالملک برفت و چند روزی اذن ملاقات را نیافت و بعد از ملاقات سخنان ناگوار بشنید پس هشام زید را با جماعتی از لشکریان به جانب مدینه انفاذ داشت و چون از سامان شام درگذشتند، زید جماعت را گذاشته به جانب عراق برفت و چون به کوفه رسید بیشتر از مردمانش با او بیعت نمودند و در آن وقت حاکم کوفه یوسف بن عمر ثقفی بود و در میان آتش جنگ زبانه کشید و چنان که عادت اهل کوفه بود الکوفی لایوفی^۱، شده، زید تنهائی شمشیر می زد که تیری بر پیشانی او رسید و چون تیر را کشیدند به رحمت ایزدی واصل گردید و او را دفن نمودند و بعد از دو روز یوسف قبر او را جسته، سر مبارکش را برای هشام فرستاد، هشام به یوسف نوشت که جسد زید را برهنه بردار کن و این واقعه در سال ۱۲۱ اتفاق افتاد و تا پنج سال جنازه زید در کوفه برهنه بر دار بماند و کسی عورت او را ندید پس جسد مبارکش را بسوختند و خاکسترش را بر باد دادند و از حضرت زید چندین نفر پسر باز بماند و کوچکتر از همه، محمد بن زید است و حضرت میرزا سیدعلی خان طاب ثراه در شرح صحیفه سجادیه فرسوده است:

۱. کوفی وفا نمی کند.

محمد بن زید افضل و اکرم اهل زمان خود بود و از کرم و فضل اوست که روزی هارون الرشید در مکه معظمه گوهری را دید و بشناخت و گفت از محمد بن هشام ابن عبدالملک است و به ربیع خادم بفرمود چون نماز را به جماعت بگزارم همه درهای مسجد الحرام را جز یک در بر بند و هر کس عبور کند باید بشناسی تا پسر هشام پسر عبدالملک را دریابی و چون محمد بن هشام درها را بسته دید، دانست که او را سی خواهند و پریشان در گوشه‌ای نشست و محمد بن زید چون پریشانی او را بدید از او پرسید کیستی و چرا پریشانی گفت به سوگند آرام کن تا بگویم و محمد بن زید به سوگند او را آرام نمود [و] گفت محمد بن هشام بن عبدالملک هستم و این درها را برای گرفتاری من بسته‌اند، اگر توانی نجاتم ده و محمد بن زید نجات او را بر ذمه گرفت پس محمد بن هشام نام او را پرسید، بفرمود، محمد بن زید بن علی بن الحسین، و محمد بن هشام بس ترسیده، برآشفته و گفت، خود را به خدا سپردم یعنی به ملاحظه سوءسلوک هشام با زید بن علی (ع)، شاید محمد بن زید، تلافی کند و محمد بن زید فرمود نه تو قاتل زیدی و نه روز خونخواهی من. پس عبائی بر سر محمد بن هشام کشید و او را دشنام داده، نزد ربیع خادم برد که این مرد شترهای خود را به من کرایه داده، پول گرفته و گریخته و امروزش یافتم چند نفر معین کن که کرایه را از او بازستانند و ربیع خادم اطاعت نمود و چند نفر را برای اتمام این کار و عمل با محمد بن زید روانه داشت و چون محمد بن هشام را به تجاهل از مسجد الحرام بیرون کشیدند و چندگاسی برفتند، محمد بن زید به محمد بن هشام بفرمود با من چه خواهی نمود محمد بن هشام گفت آنچه را از تو گرفته‌ام واپس دهم و محمد بن زید به گماشتگان ربیع خادم بفرمود که این مکاری آنچه را از من گرفته است، سی دهد، حاجت به زحمت شما نیست و چون گماشتگان برفتند محمد بن هشام دانه گوهری گرانبها به محمد بن زید نیاز نمود، محمد بن زید برآشفته که اهل بیت من بزرگ منشی را در برابر طمع ندارند و گوهر را قبول نفرموده، محمد بن هشام را وداع نمود.

و خلف الصدق محمد بن زید محمد بن محمد است در کتاب عمدة الطالب نوشته است: که در سال ۴۰۴ از هجرت به امر مأمون، خلیفه عباسی در مرو، محمد بن محمد بن زید را، سم خورانیده، سسموش نمود، به رحمت ایزدی پیوست و صاحب کتاب *دیاض العلماء* در ذیل ترجمه حضرت علامی میرزا سید علی خان شارح *صحیفه سجادیه* به تقریب نسبت آن حضرت به جناب احمد نصیرالدین السکین النقیب ابن جعفر بن محمد بن محمد بن زید الشهید عبارتی فرموده است که ترجمه اش به فارسی چنین است:

بدان که احمد سکین از مقربان نزدیک حضرت امام رضا (ع) است و آن حضرت کتاب *فقه الرضا* را برای احمد به خط شریف خود نوشته است و آن کتاب بعینه در طایف مکه معظمه در کتابخانه جناب میرزا سید علی خان موجود است و حضرت امام رضا (ع) آن کتاب را به خط کوفی مرقوم فرموده است و تاریخ اتمام آن سال ۴۰۰ از هجرت است و در حواشی آن کتاب اجازات علما و خطوط آنها، مرقوم گشته است و حضرت امیر غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی که از اجداد امجد جناب میرزا سید علی خان و از احفاد حضرت احمد نصیرالدین السکین است

۱. در متن: (ستاند).

۲. در متن: (چو).

به خط خود، آن کتاب **فقه‌الرضا** را نسخه فرموده و در حاشیه آن اجازه‌نامه نوشته است و این کتاب نیز از جمله کتب جناب میرزاسیدعلی خان موجود است و جناب عباسی میرزاسیدعلی خان در کتاب **ملوۃ‌الغریب** نوشته است:

اول کسی که از اجداد من به شیراز محروسه آمده، رحل توطن افکنده **علی ابوسعید نصیبینی** است.

در کتاب **قاموسی** است که نصیبین شهری است پایتخت دیار ربیعه^۱ و نسبت به آن نصیبی و نصیبینی است و جناب علی ابن سعید در حدود سال ۷۰۰ و **واند** وارد شیراز جنت طراز گشته، در محله دشتک، رحل اقامت افکند و توطن نمود و بعد از وفات آن جناب، اولاد و نبایش را سادات دشتکی شیرازی گفتند.

در کتاب **شیرازنامه**^۲ که در سال ۷۸۴ تألیف یافته، نوشته است: **سیدمتفرد سیدضیاءالدین والمه‌علی بن فخرالدین ابن امیر عربشاه بن عزالدین ابی المکارم امیرانبه**^۳ طاب‌ثراهم، در فنون شرعیات بی نظیر بود و با وجود کمال فضل در شیوه تفرید و بیان توحید، فراستی عظیم داشت و مجلس احکام قضای مملکت فارس، مدتی بر رأی او قائم بود و در آخر عهد خود، عزلت گزیده، از مردم دنیا، کناره کشید و در سال ۹۸۵^۴ در شیراز وفات یافته، به رحمت ایزدی واصل گشته، در قبرستان درب سلم مدفون گردید.

و در کتاب **مزادات شیراز** نوشته است: **سرتضی اعظم امیر عزالدین اسحق بن امیر-ضیاءالدین علی بن امیر فخرالدین عربشاه**^۵ از اجله سادات کبار و عباد شیراز است، تلاوت قرآن را ورد خود ساخته و دائماً به ذکر او راورد پرداخته، تکلفات ظاهری را از خود اناخته، در بلاها صبور و در نعمت و آلاء شکور، حامی مسلمین و ناصح ملوک و سلاطین بود و در نصایح کتابی نوشته، نامش را **مفتاح‌الدجی** گذاشته است و در احادیث اسنادی معتبر داشت و در سال ۷۱۷ به روضه رضوان خرامید.

در کتاب **مزادات شیراز** نوشته است: **تاج تارک علما و سادات زمان، امیرصدرالدین-محمد بن امیرعزالدین اسحق ابن امیرضیاءالدین علی بن امیرعربشاه** در زمان خود اساسی بود فاضل و عالمی کامل، از اعیان نقبا و وجوه سادات و بزرگان قوم، در دینداری سخت و در اوامر و نواهی با جد و جهد، مشفق بر فقرا و مستفقد احبا، متخلق به اخلاق اولیا، در عیادت سرزی و تشییع جناز، حتی المقدور سی کوشید و در اعانت مضطربین اغماض نمی فرمود و در سال ۷۹۷ به روضه رضوان خرامید و بقعه‌ای عالیه بر مقبره آبا و اجداد خود، در قبرستان مسجدجامع عتیق

۱. (نصیبین نهری بوده است در بین‌النهرین سر راه موصل به شام و میان این شهر و سنجان نه فرسخ و میان آن تا موصل شش روز راه بوده است). (معین)

۲. رک: شیرازنامه، چاپ واعظ جوادی، ص ۲۰۴.

۳. در یکی از نسخه‌های شیرازنامه، ص ۲۰۴، این نام به این صورت آمده است: **المتفرد فی الحق والدین علی بن عربشاه** ابن امیرانبه، و در خود متن (علی بن) عربشاه بن امیرانبه‌الحسینی.

۴. در شیرازنامه، ص ۲۰۴، خمس عشر و ستمائه = ۲۱۵ بنا بر این سال متن غلط است.

۵. هزارمزار، ص ۱۰۹. این کتاب در سال ۱۳۹۵ بوسیله استاد دکتر نورانی تصحیح و به وسیله کتابخانه احمدی منتشرگشت.

۶. هزارمزار، ترجمه عیسی بن جنید، ص ۱۰۹، کتابفروشی احمدی، شیراز، ۱۳۲۰.

شیراز بنا فرمود که کیفیت حال آن در ذیل بقاع شیراز بیاید.

و باز در کتاب مزارات شیراز نوشته است: مرتضی اعظم امیر شرف‌الدین ابراهیم بن امیر صدرالدین محمد بن امیر عزالدین اسحق، سیدی است فاضل نیکو کردار و عالمی است کامل خوش گفتار، به اخلاق نبویه و اوصاف مرتضویه، منصبش عالی و جاهش متعالی، با والدساجد خود سفرها کرده، بزرگان را خدمت نموده، کتاب «مشادق الافراد» را در خدمت شیخ صدرالدین ابی‌المجامع و شیخ علاءالدوله سمنانی^۲ خوانده، در مدرسه رضویه با کلماتی مستطاب و دعواتی مستجاب، خلق را وعظ و ملوک را نصیحت نمودی، روزی در خدمتش برای طلب باران به صحرا شدیم و آن جناب نماز را به جماعت گذاشتند، روی به مردم نموده، فرمود: ای برادران صفا و ای دوستان پاوفا، ظلم را بگذارید و حق را بردارید و پیرو سیرت مصطفی و اخلاق مرتضی گردید، کم کم دنیای فانی را گذاشتید و هرکناره عقبای باقی رسیدید و چون سخن آن جناب به اینجا رسید، رقتی در خلق شد و همه آغاز گریه نموده، آثار ابری پیدا گشت و هنوز به منزلها باز نرسیده بودیم که باران رحمت الهی بر بندگان نازل گردید^۳ و آن جناب در ماه صفر سال ۷۸۸ به رحمت ایزدی پیوست و این دو بیت را از لفظ او در خاطر دارم:

زر من هویت و ان شطت بک الدار و حال من دونه حجب و استار
لاتترکن علی بعد زیسارته ان المحب لمن یهسوا زواره

و در محله دشتک شیراز مدفون گردید و پسرزاده آن جناب امیر غیاث‌الدین منصور، بقعه‌ای عالی بر قبر او، بساخت و او را بقعه دشتک گفتند و نگارنده این فادنامه ناصری گوید، در نوشته‌هایی که در نزد این بنده است، این بقعه دشتک، موقوفاتی داشته است که تا زمان دولت نادرشاهی آن بقعه و آن موقوفات، باقی بودند و بعد از آن لاعین رأی و لا اذن سمعت.

و خلف‌الصدق غفران‌مآب امیر شرف‌الدین ابراهیم است: مرتضی اعظم اقدم: امیر صدرالدین محمد^۴: در وقفنامه مدرسه منصوریه شیراز، القاب آن جناب را چنین نوشته است: «عالی‌جناب، سیادت‌مآب، نقابت انتساب، قدس‌منزلت، معالی مرتبت، مولی و مرتضی اعظم اقدم اکرم سعید، افتخار اعظم النقباء والساده فی زمانه، وارث علوم الانبیاء والمرسلین، ناصح-الملوک و السلاطین، السید الاجل المجد، صدر الحقیقه والسادة والشریعه والدین: محمد...» و وفات آن جناب در سال ۸۲۸ اتفاق افتاده، در بقعه دشتک شیراز، در جوار آباء و اجداد خود مدفون گردید.

و خلف‌الصدق آن جناب است: مرتضی اعظم امیر غیاث‌الدین منصور. در وقفنامه مدرسه منصوریه شیراز القاب آن جناب را چنین نگاشته است: «حضرت سیادت‌پناه، افادت دستگاه، مولی

۱. هزار مزار، ص ۲۰.

۲. هزار مزار، ص ۲۰.

۳. هزار مزار، ص ۲۰.

۴. از او که دوستش داری دیدار کن گرچه از او دور افتی و محبوب را پرده‌ها و حجابها مانع شود، با وجود دوری هرگز دیدارش را از دست منه زیرا عاشق معشوق را فراوان دیدار کند.

۵. نسب‌نامه او را در الذریعه، ج ۱، ص ۱۰۸ بخوانید. و رک: حبیب‌السیر، جزء چهارم، از جلد سوم، ص ۱۱۰.

و مرتضی اعظم اقدم اکرم اعلم، احسب انسب، اعلم علماء المشرعین^۱، مفخر اولاد سید المرسلین، ناصح الملوک و السلاطین و افتخار المحدثین و ملاذ المفسرین، السید الهمام، الزائر بیت الله الحرام، الامیر الحاج، غیاث الحق و الافادة و النقابة و الدین: منصور، و وفات آن جناب در حدود سال ۸۷۰ و اند اتفاق افتاد [و] در بقعه دشتک شیراز مدفون گردید.

و خلف الصدق آن جناب است: حضرت سید الحکما المدققین الحاج امیر صدرالدین محمد دشتکی شیرازی و القاب شریف آن جناب در فرمائی که پادشاه ذی جاه، سلطان یعقوب خلفد الصدق پادشاه دین پناه: امیر سلطان حسن بیک ترکمان آق قویونلو برای حضرت امیر صدرالدین محمد دشتکی شیرازی، فرستاد و املاک موقوفه مدرسه منصوریه شیراز را از مالیات و عوارض و صادرات سعاف داشته است چنین سرقوم گشته است: مرتضی ممالک الاسلام، مقتدی علماء الاعلام، افتخار السادات العلماء و النقباء فی الایام، اعتضاد الائمة المتبحرین فی الآفاق، قدوة الحکما [ء] المتألهین بالاستحقاق، علامه علماء الزمان، استاد ارباب الحکم و المعارف فی الاوان، الموفق من عند الله الصمد، صدر الملة و الافادة و السیادة و الافاضة و الدین: محمد، ابدالله تعالی سیادته و شیدت قوانین افاضته و سنادته. و صورت فرمان اعلیحضرت سلطان یعقوب پادشاه در ذیل وقایع سال ۸۹۳ در گفتار اول فارسنامه ناصری نگاشته گردید و در کتاب مجالس المؤمنین نوشته است: کنیت آن جناب ابوالمعالی و لقب شریفش به لسان اهل فضل و کمال صدر العلماء و صدر الحقیقه است و اجداد اسجدش تا حضرات ائمه معصومین (ع) همگی حافظ احادیث و حامل علوم شرعیه بوده اند و اول کسی که از این سلسله علیه از مطالعه کتب احادیث مشحونه از موضوعه و ضعیفه اجتناب فرمود و متوجه علوم کلامیه و حکمیه گشته به مرتبه اعظم حکما و متکلمین رسید، حضرت سید المدققین امیر صدرالدین محمد است^۲ و از مآثر نفس قدسی شعار آن بزرگوار آنکه جمع نموده، میانه تصنیف و تألیف و افاده علوم و عمارت و زراعت و نظم مناظم دنیوی و اخروی و ذکر اساسی کتب علمیه آن جناب دفاتر علوم را مشحون داشته است و ولادت^۳ با سعادت آن جناب در سال ۸۲۸ اتفاق افتاده و در سال ۹۰۳ در شهر رمضان^۴ در دست ظلمه طایفه ترکمان بایندری، شهید گشته، در صفا شمالی مسجد سر پوشیده مدرسه منصوریه^۵ که مخصوص قبور خود و اولادش قرار داده، مدفون گردید و تا کنون آن مسجد و گنبد آن، باقی است و زیارتگاه خواص و عوام است و از مآثر آن جناب^۶، عمارت مدرسه منصوریه

۱. در متن: (مشرعین).

۲. رک: حبیب السیر، جزء چهارم، از جلد سوم، ص ۱۱۰، چاپ هند.

۳. ولادت او در صبح سه شنبه دوم شعبان ۸۲۸ بوده و شهادتش در صبح جمعه ۱۲ رمضان ۹۰۳. رک: مجالس المؤمنین، ص ۳۳۹، و رک: ذریعه، ج ۱، ص ۱۰۸، که روز تولد او را بجای سه شنبه، دوشنبه گفته است، مقالات الشعراء، ص ۵۵۶.

۴. آثار المعجم، ص ۴۵۹.

۵. در مورد مدرسه منصوریه، رک: مجله یغما، شماره دهم، سال نهم.

۶. (حاشیه قدیم و جدید) بر (شرح جدید تجرید) دیگر (حاشیه قدیم و جدید) بر (شرح مطالع و حواشی شریفه شریفیه) و این دو حاشیه قدیم او بر (تجرید) و (شرح مطالع) مقدم است بر تألیف حواشی قدیمه علامه دوانی، دیگر (حاشیه شرح شمسیه و حواشی شریفه شریفیه). رک: مقالات الشعراء، ص ۵۵۷. دیگر (حاشیه) بر اوائل (شرح مختصر